

چور و عش و قوچن و بوز و لش بادم و فستق و جوز مقوله سنه دینور ارک سکون را و کافله صالحی  
پیوز دکلری واونلا قده طواری اعنه سند بالدکلری او زون ای بی او غانه دینور که ترسکیده امشباع  
ضعه ایله او رکه و طوله ایچ تصری او نور ارکنج پر کنج و رنده خراسان مضاها تندن بر شهر آبدیدر  
ماورا النهر سر خدمه و اعدم ارمز همز و زنده درت معنای واربری اول ایام شهر شمسیه  
اصحیدر ثانی بر فرشه در که روز ارمزه واقعه امور و مصااحک رعیت و نظمی اکامنلندن ناث  
مشتری بلندزی آبدیدر رایع نام ای اسفندیار در لرمزد دالله ای مر معنا سند در ارمز هرمز  
وزنده و مراد فیدر که ادریس نی غلی نیتا و علیه السلام حضرت بذر هرمز هر امسه دخی دیرل  
ارمک اردک و زنده بی کدن با پلش نیاس معنا سند در آبه و کیل کبی ارمیا مر فوم ارمیا معنا سند در  
ارور اخرون زنده زن دواستا لغنده موالید شیخ جله سدن بآهه دینور اریب هریب وزنده بر یانه  
اکری اولان لست محترف معنا سنه امه تحریفه و رب تعبیر ایدر لر کشنده فایقاع و بزمی تر کیم زده  
فالحاق دش و روا الخراف اکری باش تخته ز قور و دقدمه حادث او و رفیو و بخر و مخته لری حنکی  
اویز بجی سان رای مجهده منصل همز رسمه در که اوچ بایله الی بندی لفت و کنایی مستعنه دن  
ما اول همزه مفتوحه دکر نمهد در اراورد صفا بود و زنده مشهوری کسر ایله او مغله تو قیف  
اویندی از آردم فتح دال ایله ایم لو بیادر که بو کر جده تعبیر اولان غله در از ر جمع هنر و زنده حاضر ده  
طونق که برشیئی او نیامقدر تر کیده دخی مستعلمدر عربیده حفظ دینور از ر کارشدن پای فارسیه  
بر وجهه اختباری و نفسنه قالکی فلامق و کایله اضطراب و نشویش و تلاش و بیچ و ناب اوزده  
اولقدن دخی کاه او لور از بوم سر کرم وزنده از بر معنا سند در این دندان جا و دلدن طوع  
واختیاریه صادقانه و مخلصانه دیه جلک برد ضرب او لور و مجموع و مد تخریسه دن دخی کاه  
او لور اصطلاح زده دینش ار تمش و دیش ار تغی تصری او نور که کدی بوعازن دن قضع لیه ادخان  
او لنس مال دیلک او لور از بسی و دو و از بسی و دندان بولندخی اول عالمه در این کوشش جان  
و کوکلدن استکله و اطاعت و انتقاد ایله صادقانه و مخلصانه خدمت و عبودیت به جلک موعده  
ایراد او لور از بسی ناخن هکدی بین ایله ادخان او لنس نسنه دن کایله در و صیم قلبه اطاعت  
و عبودیت دن دخی کاه بدل از بیوست بر امدن کندی نفسنه متعلق سر و رازی و احوال و بیگانی  
کش و ایز ایلکدن و دنیادن و از کیوب علایق نفسایه با کلیه فراغته کند و به کلکدن  
دخی کاه او لور و مسرو و خندان و نائل مصلوب و مرام او لفلم شادمان اولقدن دخی کاه بدل  
از بر تقصیر و زنده از بر معنا سند در کم حافظه ده طونق و حاضر ده فلامقدن عاری در آرخ ملخ وزنده  
سکل معنا سند در که بنده ظهور ایدر مر جلک کی خرد هنر دادن دانه ز در عربیده اویل دیرل  
از حر افتدان وفات ایمکدن کاه در از در افسر و زنده براشیق ولایق و مناسخ معنا سند در  
از دست بدست و زنده بز بودست و مطعم و محکوم معنا سند در از دست بر کرفت بوق ایمکدن  
و تابود و ناید ایلکدن کاه او لور از دست بر افتخای فارسیه نان فطیر در که عله سر بخوردن  
پشور دکلری ایمکدر بوعاجه دخی بوندن او لور از دست دهر خستان وفات ایمکدن کاه او لور  
از دست رفق و از دست شدن الدن کنه و بخود و بی اخیار ایلوب فلمق و مفتر و مضطرب  
اولقدن کاه او لور از دست فزان دست پر امعنا سند در که دکر اویندی از دف در کف و زنده  
آلم تصری اولان کوهی مبوه ایمکدر عربیده ز عروز دیرل از دمی هندی وزنده آردم معنا سند در که  
نامعلوم و جانور آبدیدر اردن فهز ایله بیه مق و ریلک و بملک وضع معنا سند و ایکه سایمی  
و کوز ملک و نکنده ملک معنا سند در از ده کسر ایله از دن دن اسم مفعول در نکنده لنس و بیو بائش  
و مصیوغ معنا سند در و بیال نسبیه دخی دینور از دهن مار و امده غایند مدور و طوغی اولقدن

کایه اولنور از رق ابلق و زند محام چشیده او لان بدی خطوط دن در دنبجی خدا اسید  
 و عریده رک کود معاشر است در که کوئی نصیر او لور از رک اند شه چکیدن فکر و ملاحظه ده امعان  
 و دفت ایلک کدن کایه در از رمید خست دال و ظای مجده ایله هخر بیکفت و زنده نام دختر خسرو و پرورد  
 عسکر کدو سنه بیعت این کله اتنی آی پادشاه لق ایلدی و پرشرا دید که بتا کرد هه مشار البهادر  
 از رک بدر رک وزنده خیار بادر رک که شخبار دیر اوجی آکری نوع بیوله خیار در بعضاً لبوفی بخور  
 ایله تفسیر ایتدیلر از زبان حسن تکلمد سه و خط ایلک که زیغ لسان اینک تعبیر او لور از سرو  
 روان شدن سرعته کمکدن کایه اولنور از سر دست فکر و ملاحظه سر سوز سو بلک و تائی  
 و تو فسر ایش طوق دن کایه در از شکم افتدن وفات ایلک کدن کایه در از ع سکون را و غم  
 مجده ایله اعاج بود اند بسی که عریده جمله دینور از عج سکون را و غم مجده مکسور ایله صرمیق  
 اوی اسیده عریده هشته دیر از کات بذات وزنده قلی فاسد کسنه به دینور از کره رفن  
 انون والجه و سائر نسنه ضایع و تلف اینکدن کایتدر ازم عنم وزنده اوغل و فرزن معنا سه در  
 عریده این دینور از مل جدول و زند محوق و فراوان معنا سه در وس و آواز جله و بمحوع  
 معنار نه کاور از ناو فوله غرفه و زنده همدان ناحیه زدن بر ناحیه آیده در از ناو فخ و او الهمودی  
 اوی معنیله در از ب مذهب وزنده اینکم وزجت و زجش معنا سه در و عریده سوز و فربه  
 معنا سه در از نفیش کور خار رسن ذات و حقارت چکمکدن کایه در از ورد وا او ایله شکر د  
 وزنده اسم انده قو قودر که برد وابی باندر عریده حند قو قودر بونجده نو عنده ترکیده بزی نوعه  
 بیانی ترفل و قره بونجه و بستانی نوعه صاری بونجه و ترفل تعبیر او لور و غنله صوی فنادیلوب  
 طلا اوی سه سرعت حرکت اطفال ده بغايت موثر در در بیک جبع انواعه نافعه از وری سرسی  
 وزنده عود فرنگی و فره چال تعبیر او لان شجر آبد رفاین و غایت دیکنلی او لور اد و ده استعمال  
 ایدر از هر اک هایه در معنا و وزنده ضحاک ماربنک نام اصلی سیده اریا نصر او زنده زیرا  
 معنا سه در که اداء تعیین لدر از ب تعبیر وزنده حیقرمه و جاغرمه و بالک و فریاد معاشر در ایش  
 کنیش وزنده ازو و ازوی معنا سه در آخر ده او لان شبن ضمیر غایث منصله ترکیده آندن ایله  
 تعبیر او لور باب تانی همزه مکسور ده کرند در ازار خیار وزنده ایکی معنا سی و اربی صویک  
 دیی حوض و جای و دکر دیلر کی فعروی آب معنا سه تانی صاریق و دستار که باشه صاریلور  
 و ایاغه کیله جک لیسله دخی دینور طون و شلوار و چقشیر و بو طلاق کی و عریده زن  
 معنا سه در که فاری و عورت تعبیر او لور و جار و بیتمال و فو طه مثله و ایله دخی دینور ازار پا  
 اضلاعه ایاق طونی معنا سه در ازار و دکل آلو دوزنده ماوراء النهر او لکه سه دینور توران  
 زمینه آب جھونک اویه طرفیده از دف قفع دال ایله مفتوحه ده دکر او لان از دف معنا سه در  
 باب ثالث همزه مضمومه دکر نده در از دو بر کو وزنده آجی بادم اغایندن حاصل او لان صمع  
 اسیده اندن حلوا پارل و مطالق صحیح معنا سه کلور که اعاج و صی تعبیر او لور از دو تاری یعنی صمع  
 عری که فر خل و بکاری اعاج و صیدر اون ایکنی بان رای فارسی به متصل همزه رسیده در ده  
 برباب مفتوحه ده او لدی لغت و کایی مشتمل در از ع فخر زای فارسیه سکل تعبیر او لان خرد ده  
 داله در که بنده ظهور ایده عریده نو لول دیر از در لشکر وزنده سمجع ته سی که علم تعبیر او لور  
 و همچو معنا سه در آکر بآز در صورت ده مصنوع او لغله غلبه استعماله انده علم او لشکر اصل از در  
 بیوله ایلان و دیمان معنا سه در از درها لشکرها وزنده بیوله ایلان مار بزرگ معنا سه و بومعایه  
 ها سر دخی وارد در و آخر نده کی ها ادام مجمع دکل در کلمک جزو بندرو شجیع و بهدار و دلار و غضوب  
 و حشمتا کسندل مدخی دینور و عو ما طاله باد شاه و خسوساً صحاک سفا حسکه اطلاق این دلیل

اموزلندۀ مرض سرطان‌دان ایلان شکلندۀ بر عارضه حادت او لغله‌کار درها پدیداری بعده بوعلاقه  
اوه کندو سندۀ دخی اطلاق ایلدیلو و عم و سچق پدلر نه دخی دینور از درها و از درها از درها  
معناسته در فلک آردهای فلک رأس و دنب عقدمل بر که خسوف و کسوف موضعی بر و قرف  
درت صور فلکیه دن تین یعنی از درها صور شده اطلاق او لور جائی و سلیاق و دب آکبرار از نه  
قطب شمالی به بحیده در ازع سکون زاوین مججه ایله اعاج بودان دینور که عربیده جلمه دیر  
از کات در بان و زندۀ ایسرازو کو جسر مهمل و یکار و معطل و تبل معناسته در از کن همن  
وزندۀ بر مقلی مشک فویه و قفسی بخره به دیر ار کهان پهلوان و زندۀ ار کان مرقوم معناسته در  
از کهن کر کدن وزندۀ ار کهان مخفی در ارند کندوزندۀ با پو اراسه وضع و لانه بالحق و هدیه  
و خوش و اشمه و ایاز مهد بیرندۀ اولان سیاه بالحقه ددینور اریث پلک وزندۀ بورشق به انسانه  
ججه سنه و سازانه عارض او لور اختیار لقدن و غضبدن عربیده مکاسم البشره دیر ازه فتح  
را ایله آخی که آهند دخی دیر عربیده کلس و نوره دینور ازهان ها ایله در بان و زندۀ مهمل و تبل  
و معطل معناسته در ارهن اکن وزندۀ ازهان مخفی در ازیر و زبر و زندۀ عقل و عارف و متیقه  
و متقطن معناسته در و صالح و متیقه و متندت معناسته کلور اون او چی بسان سین مهمله به متصل  
هیزه رسندۀ در حکمکه اوچ بله ایکپور اون بیدی لعنت و کاخی مشتملدر باب اول هیزه مقتوه  
ذکر نمود راسا رسازندۀ اسمک و خیازه معناسته در دهان دره دخی دیر عربیده تا و ب دینور  
و شل و نظر و معناسته کلور اسارون هلاطون وزندۀ کدی اوچ و حلت اوچ دید کلری نبات کوکه  
دیر و اه ضلوعندۀ سفل رویی کر کنه دینور مسحوقی تازه سد ایله عانه به ضماد قوام آت ایچون  
بحب، راسه نواسه وزندۀ کز اوچ له برق و سکر رف کورمک معانی نندرو سامان و جمعیت  
واساب و اموال کنیه معناسته کلور اسالیطوس طای مهمله ایله بخت استوس وزندۀ بونا بدۀ بروز  
چاون آدیدر که عربیده طین الکرم دیر آصحه چاومری دیدکدر بایخیل اصمه لک ابتداء نه و نه  
کوکل نه سور دیر بعض ختر اندن امین اولسون ایچون بزم دیارد اوچ جاموره فقیر دیر بیره جلت  
نغير اولور بر کوچل جاور وارد بیره جنه سندۀ او لور فقیر سور لیان اصممک کوکلین بیوب افساد  
ایدره رسور لیش آصحه به بقلا سندۀ اسالیون حوار بون وزندۀ نخم کر فس کوهی اسیدر که  
طاع کروزی مخفی دیک اولور اسکر تراشه رک میوه فروشی نباتک بیراغنی میوه سپتیزه  
دو سیوب او زر نه میوه دیر دل اسب کسی سور زندۀ آت معناسته در که معروف حیوان صاھل در  
علی بندۀ فرس دیر و سلطان بخ مهره لرندن آت نغير اولسان مهره به دخی دینور اسب افکن آت  
آه سار بجن معناسته در و دلاور و هادر کسنه اطلاق او لور که بالکن ماشه کنندو سی دشمن  
هه کر بندۀ اوروب آت و آدم آفاداره اسپان بر بای مو تحده ایله بمشه اسیدر نوشروان  
شاکرده سیدرو طلاق کسری آنده در اسپاخ بای فارسیله بر ماکم وزندۀ اسم  
اسفناخ در حکمکه عاده بخ بله سینق دیدکلری سبزه در اسب ایکیز یعنی آن قویار بمحی مراد  
مهمرند که عاتده ما محمد بزیدکلری او بجي سوری آکسر طرزندۀ دمور در اسکر باینانار لولاز  
سوار بله و بجم جندیلری جزعلری او بجه سنه قافازل آت قو سدقده ایکی طرق لواتک قارنه اورل  
و آت سکر بیک فندۀ ما هر خندی و فارس کسنه به ده اطلاق او لور و بوم معناده صیغه امرا لور  
اسپان بر بای فارسی و تای شتا ایله دسپار زون زندۀ آت سکر بدر بمحی و آت فوشی بجندی و فارس  
کسندۀ رو شه و ملکه ایکی اون سکر بجن کوننه دخی دیر و دوز و طوغزی زمین ارض مستویه  
معناسته کلور اسپر ر بای فارسی و رای مججه ایله و اسپرس عرصه و میدان معناسته در  
اسپریز و اسپریس اول معنا به در اسپست سکون سین و کسر بای مو حده و سین و تای ساکنیله

بونجه تعبراو لسان علف اسید رعنیده فصفصمه و تخمینه در از طبیده در ل اسپغول ففع با به بزر قطبونا  
 تعبراو لسان تخدمدر که ترکیده فارق دیر ل بتان آن هو لجه شده او ملغه اسپغول ایله اسمه اولندی  
 زیر اسب آت و غول قولق معنا سند در رویراغنه ترکیده بعده بیراعی دیر ل ادویه به داخل ایدر ل اسپلنج  
 ضم لام و سکون نون و جمیله که صفائی تعبراو لسان نهان اسید راص فهانه شیخ و خراسانه  
 ریس بز خاندار و عربیده طبیه النس و از ناب الخیل دیر ل بار دو باس و سبلان دمی قاطع  
 و جراحات عتیقه و امعاده اولان قروحه نافع در اسب و فریز نهادن سطروح او بوند مرآت  
 و زرفز چیقار و بحر یقه نه غالب اول نقدن ومطلق خصم غلبها گردند دخی کنایه اول نور  
 اسونان پهلو سکن و زندگه زندو بازند لعنته کورمث و بولوشیق و مشاهده معنایه در و آن  
 سکر تدرملک معنایه کلور اسپل تحصیل و زندگه آت او غریبی که همیشه پیشنه آت خرسنیق  
 اوله اسپوش بای تختانی و شین مجده ایله اسپغول معنایه در است پست و زندگه استرخخفی در  
 قاطر و اغل معنایه و کوت و استخوان معنایه کلور و میوه چکرد که ده دینور و زندو بازند کابنک  
 تفسیری اسیدر که استاد دخی دیر ل استاد مکون سنه نام تفسیر کتاب زندگ و زندگیدکاری ریس  
 محسوس اولان زردشت حکیم تأیف ابدوب حضرت باری عن شانه بونی بکاجنده و بردي دیواد عا  
 ایلدیکی کابدر که آین محو سید مکنندوسی تصنیف ایلدی و رستدار ایشند مرقلعه آدیدر که  
 خصانت و متناسبه مشهور در استانستان و زندگه او بقواویه حق و دکنوب راحت اوله حق بره  
 دیر ل استانه متنه و زندگه بود دخی اول معنایه در استانید جیبانید و زندگه استانیدن دن ماضی در  
 استانیدن طور در مق و کیدر کن آیه قوم و سکر و لک معنایه نه در استر کفر و زندگه دا به  
 معروفه در که قاطر تعبراو لور عربیده بغل دینور فرعون نصر قاتدن او لد بقی منقول در و جامد  
 آستر نه دخی دینور که جامدک ایج بوزیدر استرن دسته سکن و زندگه اسم مردم کیا در که عربیده  
 بیرون الصنم و تخریف شانه ایله عبد السلام و ابر و صنم تعبراو لسان نیاندر معکوس آدم صور زندگ در  
 ولیقلری کبسو و کا کل مزنه سنده اولور دینسی و ار ککی وارد کو باری بر بنه متعاق و اندری  
 کر دنر زده آتیلمش و باقلری کذلک بری بر بنه صارمش ایکی آدم شکلنده اولور اول بتانی قوران  
 لا محاله هلاند او لد بقی اجلدن ابتدا اطرافی فازوب کو کنده بقلشد قده بر کلکن هو بغضه بر ایب  
 بغلوب و راوجنی کورب اول بیانک کو کدن کچرد که نصرکر کلک او کنه بمنقد ارات اثار کلک  
 خر صله صحرابوب اله صالد قده اول بیانات دخی بر ایلر فو بوب چیفار ایکن مزبور و فاج کوند نصرکر  
 هلاک اولور و دیول که بر شخص بنته و انت اسخنی باد دیر ل اول بیان برضونی فو پارسیل اول  
 شخص دخی بعینه عضو معهودی فوار اسرتون و او ایله چشکن و زندگه طوغور مرز قاری که  
 عربیده عقیم و زر ک بدیه قسیر دیر ل و لغت مزبور ک معنایی مانند استر یعنی قاطر کی قاطر دخی  
 عقیم او ملغه طوغور میان تاری بی اسکانه ایلدیلر استر و نن اذرون ن و زندگه زندو بازند  
 لعنته بغلیق و قیامق و بسی معنایه در استه خسته و زندگه میوه چکرد کی و کل و استخوان  
 معنایه نه دو استر کفر کرو زندگه التي بحق درم و زنی اولان مقدار اسیدر راستیم نیم و زندگه  
 اثواب کی آستین معنایه و قاب قاجاق اغزنه دخی دینور استه دسته و زندگه بور طه معنایه در  
 اسخاره حای مهمه ایله ک هواره و زندگه رومی لعنته تو دری اسیدر که فوش اتفکی و فرقه حسن  
 او قی دیدکلری نیاندر صاری و بیاض و فرمی و آن نوعی اولور افضلی صار و سیدر سر طان علته  
 نافع در اسغده غبن مجده ایله چکرد و زندگه حاضر و آماده و مهمه با معنایه در اسغده دن پسندیدن  
 و زندگه حاضر لق و تهیه معنایه در اسغا بور فاو بای موحده ایله اعاده و زندگه مد این اطلاق  
 اولان بدی شهر ل شهر بسیدر تو شر و ان بنا کرده سیدر اسغار افسار و زندگه برو لابت آیدر دیر ل که

اول و لاینده برای مردم افاهه او خ آی جاری و باقی مدت کمیلور اسفانبر سکون نون  
 نزدیم بالیه اسفا بو معناسته در که ذکر او لندی اسپرس ب سکون سین و پای فارسی و فتح الله  
 و اسپرس ب و اسپرس غرضه و میدان و ارض خالیه معناسته در اسفلیوس ب عظیمیوس وزنده  
 صاحب مذهب ایکی حکم یونانی اسپدر هر بری طابت فتنه عیسی نسان ایدی برینه اسفلیوس  
 او لود بکر نه اسفلیوس ناق دیرل اسل سکون سینه مفرغ خانه لرد بیک والاق غل ایچون  
 وضع اولان آت در اکه دینور وا لاغه و ساعی و فاصله دخی دینور اسکاوند پر ماونور نمده سکاوند  
 معناسته در که سپستان ولاینه فریب برطاخ آبدیر سخاوند بیک معنیدر اسکدار رهکدار  
 وزنده نفصیل مضموم به تو قیف او لندی اسکنج نون و حیم و حر که مسممه الله آغر فوقي  
 معناسته در عربیده بخر دینور اسکندا ن دریندا ن وزنده کلیدان معناسته در که فوکايدل دکلری  
 کے لیدر لکن فی المخفیه کلید فوغانی او لمجد در عربیده مغلوق دیرل اسلنج سطرج وزنده  
 اولاده بیجه تعبیر اولان تباشد در عربیده ذنب اخیل دیرل طبیه التبس نو عنده در حکرده اولان  
 شب شره و انسف اعلته مفیدر اسليقون فافله افچیون وزنده روی لفتد اس نمی خود رکه  
 سلوکن دیکلری و بیدر تقاشلر قوللنور اسما ن کردان وزنده کولک و فلک معناسته در  
 و شهر فارسیه فذبه نک بکری سنجی کوفی آبدیر و بکری بدنجی او لیدیعی دخی متفولدر اسند  
 درین دوزنده سحر فد فرازندن بر قریه آبدیر اسمندر سمندر معناسته در که آشده متکون اولور  
 بر جانور در اسوسا محروس اوزنده یونانیده مر و نو عنده و نبات آبدیر تخصمه شیازده مرور شن  
 دیرل فوجه بار بوزنیه نسبته قلیل الر ایحده در بونیانی اشتراکه لنه تین ایتدلر اعضا بوده آشکار بزم  
 او شاشی تعبیر ایدر لز ریاحین فسندن در و شین مجده الله دل غندر اسن حسن وزنده توں کلیش  
 جامدیده دیرل و خا فاؤن و قاریوزه دخی دینور که کالک و ترکیده کلک و لک کوچکه دولک تعبیر اولنور  
 و بومعناده شین مجده الله ده غندر استستان دریستان وزنده و امق نام عاشق مشهور لک فابن  
 پدری اسپدر عافت و امق بنده هلاک او لدی و کسر سین ناق و قشیده الله ده لغندر اسو بحو  
 وزنده طرف و سو و جاب معناسته در که کچه و بکاویان الله تعبیر اولنور اسوار رهوار وزنده  
 سوار و آتلومعناسته در که یاده مقابله در و کلآن لغنده هسکریدن بر طائفه اسپدر که همچ لویسه  
 ال لرنده بر رتبه و بجا و مطرافق طاشیوب آنکله جنک ایدرل را شای راهده بری بیک کلاه لرنده  
 اوروب ملاعده و اظهار شطارت ایدرل را اول طرز مخاریه به ملاعده اسواری دیرل و صید مصر  
 محسا باشدن بر شهر آبدیر نویه هملکتک حاده سی اول شهر درت فر مخ مسافه در و آن جاب  
 جنو بیزنده بر طاخ غوار در که نیل ایرمنی اول طاخ اتکنده بحر بان ایدر اسوبار پای موحده الله  
 نموداروزنده زندو بارند لغنده آنلو و سوار معناسته در اسود سالم قاولا بھی قرمایلان دیگدر  
 بر نوع سیا ایلانه هم اولندر که عربیده حیله السود ایدرل سالم اطلافقنک و جمی و در حکه بر قاج  
 سنه ده برد فده قاولا را کراول قاولدیعی سنه ده بر جیوانی صوقسه فی الحال هلاک او لور اسور رای  
 فهمه و حر که مسممه الله زندو بارند لغنده پر بروز معناسته در کمدوندن اول اولان کونه راونکی کون  
 تعبیر اولنور اسیا دریا وزنده قرموسیا معناسته در و زندو بارند لغنده کوکس و سینه معناسته در  
 هر بنده صدر دستور اسیک رای مهمله الله کبر لکه وزنده مفاون و قریوز نکا کنه دیرل اسیم آب فتح  
 رالله اول ترکیدر که اطبار رفاج دارویی فارشید روب صوالله قیانه دند نصر که خسنه نک بندی ایکله  
 غسل ایدرل عربیده نطول دیرل وین الا طلب ای اسلامه معروقد رظا هر ابو لغت اسیم آب مصحح در  
 اسیوس مایوس وزنده یونانیده اس نکله صوص غور در و بعضا عزمنه بر کوش طاشدر

صارویه مائل اولور بعله اوینله صنادی تقریس علشنه نافعدر باب ثانی همراه مکسوره ذکر نده دل  
 اساسه مفتوحه ذیلنده ذکر اولسان اساسه معناسه در آسب سکون سین و ما فارسیه قاسین  
 و در فیله دیرل اسپاخ اسفاناخ اسیدر که اسپنی تعبیر اولسان معروف سبزه در اسباه سکون  
 سینله عسکر و سایه معناسه دروسک و سکویک معناسه کلور عریده کل دیرل و حال اخفق اولان  
 اسدالله مشتهر در و ما فارسیه ده صحیح در اسپغول ضرخای مججه الیه قوش ترسی فضله مرغ  
 معناسه در قوش سائی دیرل و فارسیده بحال دخی دینور اسپریا فارسیه مهتزوزند سرو قلقان  
 معناسه در عریده جند دیرل اسپراین با فارسیه اسفر این و زنده و مراد فیدر که خراسان  
 اولکه سنده معروف شهر در خلقتک آین و عادت لری دامها قلقان قول اللند فلری حسیده بواسمه نسبه  
 اولندی اسپر ز وا سیدس و اسپرس و اسپرسف مفتوحه شرح اولند دیرل که عرصه  
 و میدان معنای ره در اسپرغم سکون را و فتح غین مججه الیه عموماً سکل و ریحان و خصه صاه  
 اسپرم اسیدر که سلطنتی فسلکن دیدکلری ریحان دروس ز مویشلک معناسه کلور اسپر کاف  
 فارسیه بهزک وزنده ترکده آلا جهر دیرل صاری بویه نوعند در و لعنصل رث زرده چوب الله  
 تفسیر ایتدی یعنی زرده چاو و صاری اغاج پراغی و قاون و فاربور حشنه دخی دینور اسپرلوس واو  
 مجھول و سین مهمله الیه کشور سوز و زنده سرای سلاطین و وزرا معناسه در اسپرم فتح بای  
 فارسیه مصلق کل و ریحان معناسه در اسپرم آب بین الاطباء اول ترکیه دستور که بر قاجاد و یهی جمع  
 ایدوب قیناً لند نصکه مر یعنی آنکه غسل ایدرل عریده نطول دیرل اسپر ک اسفلک وزنده  
 سر قندده بر شهر آدیدر اسپرور ضم بای فارسی الیه عایتده رفع و عالی بر طاعن در و فتح بالله ده لغدر  
 اسپرهم ها الیه اسپرغم وزنده و مراد فیدر اسپری مهتری وزنده معده ده اولش و فایولش  
 معناسه در و نهایته ای من و تمام و کامل معناسه کلور و معده ایلک و کمل و عبور معناسه ده  
 کلور اسپر ز وا سپریس مفتوحه بسط اولندی اسپغول فتح بای فارسیه فارنی باریق تعبیر اولسان  
 تخم اسیدر بذر قطعه نادخی دیرل اسپاخ اسفاناخ معناسه در اسپاخ فتح و نله اسپاخ معناسه در  
 بوزر لک تخمی سینه دخی دیرل اصابت بین دفعی ایچون آتشده بخواریدرل اسپندا رمذ خشم  
 و دال مججه الیه اسقندار مذ معناسه ده که سنه شنبه نک اون ایکنخی آبی اسیدر و هر ما شنبنک  
 بشنجی کونه دخی دیرل و فارسیان طائفه نامه اور روز متوافق اولد بیغی کون عبد الله  
 قاعده مرنه مبنی اول کون دخی عید و اظهار سرور ایدرل و اول کون عنده ده جدید آنواب کیک  
 واشجار غرس ایلک مسعود و مین در و بر فرشه آدیدر که او رمان و جبلق و قورولق و اغاجلق  
 او زرینه موکل و اسقندار مذ که و نده و قوعیا فته اولان امور و مصالحن سطیعی و تهشیعی آکا  
 محول در و روز مین معناسه ده کلور عریده ارض دینور اسپدان بی دندان وزنده خرد ل تغیر  
 اولسان او فده جنی داله لره دینور عاتم حاره دال دیرل بریسی و بستانی اولور بستانیه ترکده دخی  
 خردل دیرل و بر بسنک بر نوعه هی و دیگر نوعه کمچ دیرل اسپنديار اسقندیار در که  
 این کشناسب شاه در لقی روین ت در اسپوی کسر بای فارسی و ضم نله افراسیاب دامادی  
 تراونام بھلوانی جاریه می ایدر لر او فرار ایلد که نصکه بیرون بهلوان که فضه تصر فنه کردی  
 ولغت مزبوره ماد نصکه اسپکوی عنوانده دخی مر سوده اسپه فتح بالله اسماه اخفقی در که  
 ذکر اولندی اسپهان اصفهان وزنده و مراد فیدر که عراق بجمک دار المکی اولان بلده  
 آدیدر سلفه اسکه دار اليه و دیرل ابدی و دجال اعین آنلن ظهور و انداد اهیه فقط  
 شامل آنلن نشئت ایدجک در ورقه سکه ن اول بلده ده اقامت بدن البه بخیل و مسک اولور  
 دیرل و هیج البدان صاحی اصفهان اسمیل تکه بحمده بوصارنه بیان ابندی که الا صبهان

اسم مشتق من الجندیده و ذلك ان لفظ اصبهان اذارد تی اسمه بالفارسی کان اساهاشان و هو جمع  
البسامواسا باه اسم الجند و ان كلبیو نهف و قال اسه و جمه للفارسیه اسهاشان اشنهی اسپهید  
فتح بای موحده الله طبرستان ملوک کنه اسم مخصوص در و صاحب سیاوه سر عسکرو باشوع  
معنا سنه کلو رسه عسکرو ید صاحب معنا سند روضم الله لغت را اصفهید هر یدر  
اسپهید خوره فتح خای مججه و او و معدوله الله اشر اقیون فارس نفس ناطقه به اطلاق ایدز که قوّه  
متکلمه انسانی در ق دانها ماده دن مجرد و فعده معاده بیه مقارن جو هر دن عبارت در و غلکه دنی  
نفس ناطقه نیست ایدز لزی را در که فلت ایچون ایکی نفس وارد ری مجرد در حکم که می دارد  
کلید در و بری منطبقه در که میدار آرادت جزئیه در اسپهید حیم فارسیه اسپهید و زنده  
ماوراء المهره بروایت ایدز تک شیران دیر کبران و زنده اسپهید سکون سینه آف ویاض  
معنا سند رسیده دنی دینور و مطلق ساده و بی نفس و بی لوں معنا سند رسیده دنی رسیده دن آف جای  
دیگر آذر را بخانه بر جای ایدز غلیت ده صاف بدر دلیان و کیلان دیار یه طوغری آقوب کیدر  
اسپهید کار قاب فاجهای اغاره بحی که فلا بحی تعبیر او دینور اسپهید اسپهید رسیده دن  
فارفی باریق تعبیر او لیان دانه در اسغوله دنی دیر است سکون سین و نای مت دانه او ح معنای و از  
بری مدح و ستایش و شادر که او کن تعبیر او لیوریانی استادن دن فعل امر کلور ایستادن باع او زه  
طور من و قیام معنا سند در راث سوراخ مقعده معنا سند در و انسانه او جاو بوج و سکر دن و سائر  
حیوانه صغیری تعبیر او لیان موضع دنی دینور و بعضی عنده اشبا و بحی معاده هر یدر استا  
الف بالله او کیج و مداح و مصاف معنا سند در و سر فنده بر قریه آیدز رسیده استادن دیر لز  
استح بی شاخ و زنده ایجادن هنوز سوروب حیقان نازه فلیر هوداغه دینور استار باد طبرستانه  
بر شهر آیدز راحا استرا باد الله منع افرد ر استاره فتح را به ای معنای و از بری بلدر و سکوک  
معنا سند در راثی سایان که تحریفه صایوان دیر و مطلق کوکه آنکه آنکه و سهیه یه دنی دینور باث  
جدول دمور بند دیر لز رابع اوح تلی طبیوره دینور بلغاری و قر دوزن کی خامس لا هجان  
مضایق اندن بر بلو لز ایدز سادس هندستاده دکن ایالت ده بر قلعه آیدز است قبل اسرافیل و زنده  
روی افتنده او زه و ایکو ره معنا سند در عربیده عنده دینور استادن هسوالی و زنده ااصعه تک زاره  
چو عنده دینور استای بای تختانیه طور من و قیام معنا سند او لان استادن فعل امر در استبر  
بای موحده الله اسطخر و زند مقاین و کده و سطیه معنا سند در اسخرا خای مججه الله ص و ایر کلوب  
طور دنی حفور آنکه معنا سند در کول و اکر لش و رکه مثلا و بی شامل در و فارس او لکه سند هر قلعه  
آیدز آنده بر عضیم کول او نعله بایجا و اوره اول قلعه به ده دنی بو اسله نسیه او لور اسطخر هر یدر  
استار فتح الله بیدار و زنده مر جمل تعبیر او لان غله دیر عربیده عده دینور استخرا استخرا جاور زنده  
بویانی لغتنده زر نیخ سرخ معنا سند رکه تحریفه زریق دیدکلری جو هر ل فرمی نوعیدر کیا کران  
قوه دینور لز زالنج براعتن عصاره سیله هر زن و طلاق و لونیق آننده شعر ایساته ما اندر و نایزه بای  
موحده الله و اسقاط تایله ده جا قدر ایمه نیلس فتح ناو سکون طای مهله و ضم لام الله بوناید  
بر نوع موهمیا اسپهید رکه رفت کی سیاه او لور و فطران کی قوفار موهمیا کوهی دنی دیر عربیده  
قفر الیه و دوزن کیده دکر موهمیا و بعضی لغت موهمیا تعبیر ایدز قریش و ایلش اغضبه  
حالص موهمیا کی موژرون افع در استیل افع و زنده کول و غدر و شمع مل معنا سند راستم اعیه و زنده  
جور و خفا و ظم و ستم معنا سند راسته فوشه اسکنده و زنده مطلق چر کین و رشت زنده  
و خصوصا اول حکم کریه و عجوس صوره دینور که مشاهده سی رو حنفه و طهد و حنفه  
و دهشت ایاث ایله و ایانه او بقوده عمارض اولان آغره دنی دینور حکم آغره بجهه

تعبراو نور عریضه کابوس دیرلود برو شیطان معناسته دم کلور و شجع و هادرو کو جلو  
 و قوتلو کسنه به ده اطلاق اول نور استه اظهار ها الیه بی روح و زنده بور غون در مانه  
 و بسان و عاجز و ملول معناسته در استه استه مخفه فیدر که ذکر اولندی و کسرت  
 و نهاده هایه بخ و عناد و معارضه معناسته در استه استه مخفه فیدر که ذکر اولندی و کسرت  
 معناسته در که توکی ده او نکولک ایه ک تعبراو نور استه افزا و زنده هر آه الله غنیه ایه  
 بر طبع آدیدر استه بخ و عناد و مخالفت و جلن و خصوصت و سکین معزالینه در استه  
 افلام وزنده اول باره دینور که صووبیا صو غوق تأثیریه آزمش و ملسنج او لش و شمش  
 اوله و بعضی از نهاده باره طوفان هوایه دینور اسکر اول هوا مهتابه صوارک ارفه سند  
 او لان با غر و وجداوه طوفورد آذن بخ و عافیت سامول دکلدرو بعضی از نهاده که استه اول باره در که  
 اغزی قیامش و اکن هنوز ایجاده جری و هجران غالمجه به الم و حم در کار او لم یکیدن نسیله آچوب  
 اول چران و هجران چیمه ایه او که نیز و جری و جراحت معناسته دکلور اسریع  
 سکون سین و سکن سر اونو نو جم سا کنده زیل تعبراولان آلت نه و در توجه دن دور لش  
 کار سرای کی طبقدربیش اوره سی کی اولور دو که و نرد و بی امیزه و مساز آلای و تماش از ده  
 بزی بزنه اور لار لردن بحیطی و آوار ظهه و را بدرو کاسنج دخی دیرل و سریع معناسته دکلور که  
 سلوکی تعبراولان قمری بیه در تقدی اسلراست عمال ایدر لر آتش با غنه نافع در اسریع  
 نوله بی خوش اه و زنده ماوراء شهر ده برشهر آدیدر اسریع ایه بزنه سریش و زنده سریش معناسته در که  
 طونفل دیدکاری نسته در بائشان و بادخی دیرل اقسام که بیه سی و از زر قسمی حیوانات  
 جمله زندگی دیرل عریضه ایه اغرا الجلو دد دیرل افضلی جلد بقردن عموم اولان و بز و بزونی بالغه  
 جو فده اولور محمد طو بند عریضه غرا ایه و سکن که بزنه باق توتفانی دیرل و شناسه  
 و بزی ایشانندن عموم اولان توتفانی اصله هر یزدرو بزی توتفانی صنایع عربیه بحیطی الفعل در  
 استخفر طیار مهله ایه استخفر معناسته در که ذکر اولندی و بعضی از نهاده استخفر  
 معنی بزندگی دیرل و بعضی از نهاده لغت مزبوره اند ایه و عند البعض عموماً هل مغرب لغتیدر  
 استخفر ایین اسپایین و زنده و مراد فیدر که ذکر اولندی اسپرم ایه و زنده و مراد فیدر استخفر  
 استخفر که بزندگی دیرل سریع دیرل عریضه برشهر آدیدر و بعضی بزندگی دیرل که سریع دیرل  
 اسپرم کاف طاریله اسپرم معناسته در اسپرم و دسکون سین و فتح فایله بخ تلاق فوشند بزندگی  
 او و همچی طاشل بزندگی ایچیون سکن خوارک دخی دیرل عریضه فقط دینور عظم محروقت مسحوقی  
 زیتون با غیله قیادوب دا اثعلب علئی او زره طلا نافع و كذلك کل باشه طلام قید و ایبات شعر ده  
 موثر در اسفلنج روی دوایی بزاندر عریضه فضف و سرق و بعله الذہیه دخی دیرل رکیده بعض  
 دیارده قیون صرم مشغی و بعض دیارده فاره باری تعبرا ایدر اسلیع اعلته نافع در و حر و لیسی  
 هونکله غسل لونی تعبرا ایه کمیزین و سخنی از المده فی نظر در اسفلنج فی رنج و زنده سونکر تعبرا  
 او ایان نسته در که ایو که هن دخی دیرل حقیقت ده اختلاف اولندی بعضی بزندگی دیرل که دکر ده برجیانه  
 او زرنده وضع بدانندگه تسبیح بوجکی کی دوشور بلوب بوزیلور و هلاک اولد فده امواج در بیا  
 ساحله آنچله ساحله بولوب استعمال ایدر و بعضی از نهاده بزاندر دکر ده ناتدر عریضه

رخوه انجامین و هر شفه دنخی دیز صوله مزوج باده ابچره المقاوله صوی کدو سنه چکوب  
 طرفه صاف باده قالور تازه جراحات او زرمه مادا به ضمادی نافع در اویل و ماید هار و باس در  
 اسفند اشکنی موز ننده بودخی اول معنا به در اسفند اسندور ننده اوح معانی و ابری سنه شمیمه دن  
 اون ایکنی ماه اسیدر زان بیش اور دهراو که آبد و نات طاغ سدق تو عنده بخی سدق بدکلری  
 نیان اسیدر عربید حرمی دیز اسفدار مذ اسیدار مذور ننده و مراد فیدر که بیان اولندی  
 اسفند اسید آق خردل که تخم سندان دنخی دیز عربید حب از شادو پر کیده تره بخی و آق زره  
 و پار طفان تعبیر اولنور اسفند مذ ضم مبله خسنه مس قهقهه اوجنی کوفی ایدر اسندیار ابن  
 کشت اسپ شاه در وقدرت حق والطف طاق مطلق معنا سنه کلو رو ب ماه اسفند آن رب روز  
 اسفدار معنا سنه کلو ریعنی ماه و روز اسفدار او زرمه مؤکل اولان فرشته ایدر اسغهید اسهدید  
 و رنده و مراد فیدر اسغهید خوره اسپهید خوره معنا سنه در که ذکر اولندی اسفیدهاب جبهه  
 اسیعاب بور ننده اسیحاب مرقوم معنا سنه در اسید اج اسغید اب معنید رعماه اوستو ربع دیز  
 هر و فدر زان دور کونزندن فک اشله دنخی قوللنور تر کیده آغلق تعبیر ایدر اسفدار اسفید دار  
 هنخنی در که آق قواق والفحه قواق دیدکلری شجر ایدر عربید غرب دیز بعض اضار عنده اسغهید زان  
 آق سکود ای اجیدر اسغید دشت اصفهانه ایدر فریه ایدر اسغیوش اسیوش وزنده و مراد فیدر  
 اسقلطس سکون سین و فتح فاف و ضم طا بهه بونانیده مو بانو عنده دکر مومیا سی و بعض دیار ده  
 و فتمومیا سی دیدکلری مو میا آیدر عربیده قفر اليهود دیز اسقلطس کسر قاف ایه بر حکم  
 یوانی اسیدر نام زنکی دار و در که کره کو کیده معن و فدار و در اسغول و فد بیون دنخی دیز عربیده  
 خشیشة الطحال دینور اویل و نایبه دمار و باس در اسغفور معروف جانور در سفنه ور بالفقی  
 دیز لکره شیوه صوده و فرده دنخی اولنور غایت دمعوی در و بولغی بعض اضار و بیدر دید بیز اسغیل  
 فی غیل و زنده پیاز دشی اسیدر که بیان صوغانی دیدکد رعربیده بصل الفار يصل العصل و تر کیده  
 آله صوغانی تعبیر ایند کلر بیدر زکس او زنده بترن اولی فارهی فائلدر و دیز که بر قور داول صوغانی  
 او زرمه باصسه یانگی طوبال اولنور و آکر برساعت مقدار او زنده طور سه في الحال هلاک اولنور  
 اسک سکون سینه مرتخلانه لده او لاق ایچون وضع اولنان آنه دینور که منزل آئی و منزل باز کبری  
 تعبیر اولنور اسکا ش کسر لامه سکائش معنا سنه در که فک و خجال و اندیشه در تر کیده صانی  
 تعبیر ایدر ای و صاحب فکر و اندیشه مند معنا سنه کاور اسکدار ضممه مشهور اولنله محنته تو قیفه  
 اولندی اسکر ک فر فر ک وزنده ایجقرق معنا سنه در که مهدده احتیاب احتیاب ربع سبیله ای احتیاب  
 یونازدن ظهور ایدن صداد رعربیده قواق دیز اسکندر مشهور باد شاه در مانک عالم اولان  
 باد شاهله بریسیدر ملک روم اولان فیلقوس حبیدی و دار ای همن بسیریدر چون که پدری دارا  
 فیلقوس ک فری که کدی ز وج سیدر اغز نده بخ علی وارد در بوعاده ایلدی اول اسنا د معامل  
 بولنوب ایکنی پدر زدن کنم ایلدی و پدری فیلقوس علت مزبوری اسکندر وس ایه بعض صرمساعله  
 تکمیل دفع ایتدی اول خلانه جلی دنخی وضع ایمکنه تولد ایدن معصومه اسکندر ایله تسمیه ایلدی  
 و واند مسی اسمی ناهید در زهره معنا سنه بعض اسکندر ایکنی بو ته ذا هب اول دیلرو اکاذ والقرین دنخی  
 اهلاق اولندی زیر آنکه ایکنی طرفه کوچک بو تور طرزنده ایکنی نسندی و ایلدی اسکندر وس  
 رومی لغند هصر مسا ف اسید و فارسیده بیز دیز و اسکندر ز والقرین ایدر و بعض اضار عنده  
 اسکندر لکه والده مسی نامید راسکد و ساحل مجرم ده فریک سرحد نده بو شهر مشهور در اسکندر بنا  
 کرد سیدر اسکنک بیز ایل و زنده اسکنکه معنا منه در اسکنکه دولکر لکه آئی دموری تعبیر ایند کلری  
 آندر عربید بیز دیز اسکنک بیز جیزو زنده آیز مراد فیدر که طوار او رکوب صحراء می و آلمق

و<sup>فیجع آنچ و چفته صاور مق معنا سنه اسم در اسکر، بود شی او ل معنا به در اسعار افرار و زنده اسم مورود که مر سین تصر او لان شجر در افضلی خسر و ای نوع بید عرب بیده آس در ل باب ثالث همراه مضمونه دکر نموده است سکون سبله او ل معنای واربری زندو باز ند کابن تفسیری آدید راستاد خی دیر ل تانی سری و کفل معنا سنه در لاث برافق و آنچ افکن دن و اداختن معنا سنه در اسنا الفله استاد مخفی در راستا معنا سنه در که زندو باز ند تفسیری آدید راستاخ کستاخ و زنده و مراد فیدر که بی جیا وی ادب و محل لرد او زر شده دو سبان اقوال و افعال المحسارت ایدن مر دفعه ده دیر ل و جلو و عنود کشیده دخی دینور استاد پرداد و زنده او کرد بیجی معلم و آمور کار معنا سنه در که عالم و سازه هز و صفت تعلیم ایدن کشیده در وکلی و جزوی معارف و صبا بعد معارف و ماهر کشیده دخی دینور اسنا دشام و زنده التوین دن و کوشیده دور لمش آت و اکر طافی رخت و کشم و باشلاق و اوزنی و رشید کی و معهد علیه معنا سنه ده کلور اسخوان کوک و عضم معنا سنه در انسان ده و سائز جیوان ده مخفی کوک و میوه ده و بعض نباشد کوک مز لامنده او لان چکرد که دخی دینور و عرق و اصالت صاحبی کشیده ده دیر ل و روع سلاح آدید روتا معلوم و جانور اسیدر و مخصوص خرماجکرد کنه دخی احلاق او لانور اسخوان بزرگ اصلی و عربی و بحیث و نسب کشیدن کایه او لانور اسخوان در کلور فتن رنج و محنت و مشتمدن کایه در اسخوان رما دینی کوک فایجی که مراد همایو شید رهیش مخدا سی کوک او لانه بواسمه نسبیده او لانی اسخوان رند و اسخوان ریک اسخوان ریا معنا سنه در ل است زدن در سفن و زنده فاریق و بونق و زاش ایمک که بیرون مک تصر او لانور و محو بان ایمک که دخی دیر ل است زن ضم ناواری مهمه الله صبان دموري که انکله چه هی ل زلابی سوکوب نطیس ایدر ل است زن هم ناایله تر کشیده دخی است زن دینور معمرو فدر بور آلاندر است زن بسیدن کسر لامنده دلاور لان ایمک و مهکه و خطر نان محله جسارت و دخول ایمک دن کایه او لانور است فیلا ضم نا و کسر قاف ایله برهان نورانی اسیدر استن سکون سین و ضم نایله استون مخفی در که دیر ل و استوانه معنا سنه در استوار خشکوار و زنده او ل معنای وار بی متن و مظبوط و محکم معنا سنه در لانی این و معهد علیه معنا سنه در لاث ایتافق و باور معنا سنه در عرب بیده تصدیق دیر ل استوان بلان و زنده استوار معنا سنه در استودان پر دودان و زنده بمحوس مفتره سی در دخمه کے بر معنا سنه استور دستور و زنده عموماً چار و احیان و خصوصات و قاطر در که طوار تصر او لانور استون کا کون و زنده دیر ل و سون معنا سنه در استه ظهور هایله مکسوره ده ذکر او لان استو معنا سنه در استوی پر کوی و زنده مهره پشت معنا سنه در که ارفه لک ایکی طرف دن کلان او کور خده کوکر لک بی ریه متصل او لدینی مو ضعده او لان بومری کوک در ار قه دو کجکی تصر او لانور استه فتح تایله سرین و کفل معنا سنه در که اساند او لمعنی و جمیوج و حیوان ده صاغری تصر او لان مو ضعده اسر و ش روحش و زنده در ل معنای وارد بی ری خونش و لطیف صد او او از معنا سنه در لانی فرشته معنا سنه در که عرب بیده ملک دیر لاث بر مخصوص فرشته آیینه عادله امور و حصاله رمی کی آنک عهد سنه در رایع هر ما شنبنک اون بد بیجی کونی استدر اسظر طای مهمه الله ایله ایله انظر و زنده بی و ایله تراز و معنا سنه در که عرب بیده میران دینور اسظر لاب معروف آندر که آنکله ارتفاع آنور مر و بدر کے اسظر لاب بوری ادر بس بی عليه السلام حضر تیرنک ولد ایلیزی وضع و اخزان ایلیزی و اغشمر بوره بوناق و مر کبد میران معنا سنه او لان اسظر ایله آفتاب معنا سنه او لان لاب لقطن دن بس معنای ترکی ترازوی شمس دیک اولور و بھضدار دیکلر که جام جهان غادی دیکلری بوندن عبارت در و متصوفه عندیم جام جهان غما قلب عارقدر اسظر نو تا نوینه بونان بده فن هشت و نجوم معنا سنه در اسطوفین مکسوره ده</sup>

دکراولنان اسطقین معناسته در اسطقین صنم طاوقافله روی لغتنده اصل و ماده معناسته او لغله  
 معناسته از بعدهن هر بر نه اطلاق و نور آش و هو واپ و خاله در اسطقین جمع اسطقین در  
 عناصر از بعدهن سنه و اجرام سعاده به و هر نسنه اصل و ماده سنه و طبایع از بعدهن دخی اطلاق  
 او نوز که حرارت و رودت و رطب و بیوستدن عبارت در علم هندسه به دخی اطلاق او نور  
 اسطو خود و س صنم طلاوهای مججه الله بونایدروه ضلار عنده روم بدرسا «اسیرم زوی آبدیر که  
 نرسکے بیده فره باش و بعض دیارده فره مان چکی ویرقان چکی و فرمور کلو تعبیر اولنان نیا مادر  
 عربیده موقف الا رواح و میثک الا رواح معناسته در قلبی وار و اوح دعا غایه دی اقوی تهدی عذر طلدر  
 عربیده ضرم دیزل اسطون کلکون وزنده بونایده اسطقین معناسته در که هلا و بع تعبیر اولنان  
 سیره در فارسیده زردک دینور اسگر سکون سین و ضم غبن مججه الله تکری قی تعبیر اولنان جانور  
 آبدیر سیخول دخی دیزل اسگر نه فیتو نله اسگر معناسته در استف سکون سین و ضم ماقلهم خاصی  
 فصاری معناسته در و طائفة مر سومه دن شول ریاضتکش پیاسه دینور که کسر و اذاء نفس  
 ایچون که نوسنی زنخیر الله بنده حکم بوناید بیور که عربیده ضرم فاف الله روم بدر  
 و بعضه لر عنده بوناید تکری بیان صرم سانی تعبیر اولنان نبات آبدیر سیرازه سیر مو  
 و عربیده توم الحجه دیر ایکی دیشند زیاده اولزو بعضه عزصل ضکوچک الله تفسیر ایتدیل  
 آلهه صبوغه ایلک صغیر نوعی او لم چقدر تریاق فاروق اجز استند اسفورون صنم فافله بوناید  
 و عند البعض روم بدر ترکیده دمود بوق بدلکل بند بیور که عربیده خیث الحنیده دخوار سیده بزم آهن  
 دیزل دم بواسیری و سلس بولی فاطمه در اسقولو ضم فاف ولا مله کاوی خری اسیدیر بونی دکراو کوزی که  
 عربیده فطاس دیز فوری یعنی بدلک حکیلان آتلرای بو بنرینه و سیحق باثلرینه زینه ایچون اصارل  
 عوام بخر خوطه ایلر اسقولو س ضنم فاف ولا مله بوناید سرش اسیدیر که چریش تعبیر  
 اولنان سکوک در سراجلرو باو شجیرا و کودوب انکله کاغندو سختیان باشد در رز اسکه ایان  
 ضنم کاف فارسیه هفت خانه دیزل و مزد آته دخی دینور و هر مر حله دیه برینه الدن الهرست  
 ایصالی بطلوب احکام پادشاهی وسائل مکاپی ایصالی ایچون وضع و تعین اولنان پادله  
 واولا قله دخی دیه او لا فلک مکوب وضع ایلدکلری کسمه بیهوده طریمه دخی دینور ترکیده  
 جوره زن تعبیر ایلر اسکر کاف فارسیه است و زنده او فلی و بیول کری بند بیور اسکر اسیزه  
 و زنده طبراق چناعه و صوایچه جل بر دغه و مشریه دخی دیزل و شدیده الله ده جائز در اسلوب  
 ضنم لا مله بر حکیم و بر پادشاه و بر قرع طعام اسلیه ده طرز و روش و قاعده و قانون معناسته در  
 اسو او سو محنتی در قائمی و فایش و قایمی معناله نه در زرودن و ریايش و ریاندکی مر اد فیدن  
 او نیده دخی بیان سین مججه به متصل هر مر معنده در که اوچ بایله سکسان بش لغت و دخی مستقلدر  
 باب اول همزه مفتوحه د کرنده در اش عاشب و عانیه ضمیر بدوا و او راه هاسته در ملخانه اش  
 و جامه اش عبارتی المثله مسی و المثله سند و جامه سند دیگدر اشاق رواق و زنده تازه  
 و دل قلوضکوله و خدمتکاره و ایچ او غلاته دیزل اشام مشا و زنده او لیه جلت قدریه جلت  
 و ایچه جلت که فوت لایمیت تعبیر اولنان اسپیده بور زنده کومور فوی حق موضع در که کومور که  
 تعبیر اولنان اشنا ده هستند و زنده اوچ معنای وار بری هر ماه ستمینک بکری التنجی کونیده نافعه  
 بر قرسته آبدیر که روز مزبوره موکل و انده واقع اولان امور و خصوصیت تنظیم و تربیتی المثله عهد ده سنه  
 محوله در وفا دنیا عتللزنده روز مریور دمحاجت و ملام استه و جدید اثواب کپل و صدقه و برمک  
 مسعود و معتبر در تالث کتاب زندک مشتمل او ادیغی بکری بونسکدن بر فست اسدیده اشز کا عنبر سا  
 و زنده مکریده عنقداد بدکلری موجود الاسم و متفود الجسم فوش آبدیر اشتو در و زنده

کومور و قلم متناسن د روکومور وضع اولنجه حق برده حق دینور کمک کومور لک نعیراولنور  
ظاهر اصر قوم اشبو کله سندن مصطفی خدرا استوا که خداوند ما شو معناسن در اشنود سکون شین  
و فهموا ولله خسنه مسخر قدیمه ایکی کونی آبدیر محوسی رک اول کون بور طولی او اور  
و بمعنا ده تابیل نوله ده وارد در اشتیم نسلیم و زنده باره اولان جرلد و هجران معناسن در اشخار  
خای میچه، به از هاروز ننده ولیا اسمیدر که زاج سیام در اطبار اج مطبوع دخی دیرل که قلیه طاشی  
تعیراولنغان نسنه در و نشادره دخی اشخاز دینور اشمند فایله الوندوز ننده نیشاپور فواج سندن  
برناجیه آبدیر سکان اوچ فریهی مشتمل در اشفردیون قاف ایله بستوفیون و زنده بونا بند  
شفردیون معناسن در که پیان صرم اغیدر عربیده قوم البری و حافظ الا حساد دخی دیرل اش  
رشک و زنده مطلق فطره معناسن در که طبله تعیراولنور و خاصه کور باشی قظر مسنه دینور  
و بخی شاهلرندن بر شاه آبدیر و سالات طرب حق معناسن استعمال اولنور اشکاوند پر ماونلور ننده  
سپستان فرشته برو طبع ادیدر اشکیوس شهر طوس و زنده برمیارز کشانی در افرا سباب  
امدادن کلوب بران و بسمه عینه تعین اولندی میدان کارزاده رستم براویله کلام شده دوندی  
اشک بخی باده دن و کور باشندن دخی کایه او نور اشک داری کرت بکادن کایه او نور اشکرف  
کاف فارسیه شعر فوزنده خوش آبند مواطیف و مطبوع معناسن در اشکش سرکش و زنده  
برهلوان آبدیر اشت شیرین و اشک طرب کر بیشادی که افراط سردن ناشی اغلقدر اشکش  
کاف فارسیه سرزنش و زنده بنا با عق و عمارت وجوده کنور مک معناسن در اشکوب سرکوب و زنده اشکو  
معناسن در اشکبود بای تخت ایله فرد بود و زنده مرک معناسن در که افل منبه ایکی جزوی اولان  
فسنه در مفرد مقابله در اشکوس مرقوم اسوس معناسن در اشن کفن و زنده ترس کلش ثوب  
معناسن در وفاون و فاربور کلکی در که ایکی و چکنه دولت دیرل اشنا بکاوند ننده آغز هالو  
فاخر و ذی قیمت جوهر دینور و بز کج و سایح معناسن کاور اشنود سکون سین و فتح نون و واولله  
نائی ایام خسنه مسخر قدیمه در اشو مکووز زنده زندو ازند لفتنده جنتلک و هشتی معناسن در که جه نهان  
مقابلیدر اشیاف نامیثا کسر فایله مامیثا صار مسی دیگدر و ما میثا سریان لغتنده صاری کلاجک  
چیکی تعیراولنغان باند فاصله اند مسخنل در و صار مسنه موصل نواجسند راه هلر زنیب ایدرل  
و فرصل در و زرل کور آغز بنه نا خهدر اشیه، کسر شنیه آت صحنه سی مسیل اسب معناسن  
ترکیده کشنه و کشیدی تعیراولنور باب نانی هیزه مکسورد ذکر ننده در اشپشه سکون شین و کسر  
بای غار سبله شنیه معناسن در که ایکی و نعیراولنغان فور تیغز در انوای و غلالی تاف و بام ایدر  
اشپوختن بای فارسیه بیرون و خن و زنده صالح و باشیدن معناسن در کریه صواولسون و کرک  
مسائنسن اولسون اشیخن بکر بختن و زنده اشپوختن معناسن در که د کر اولندی اشپخته  
بکر بختن و زنده اشیخن دن اسم مفعول در صاحلش و باشیده معناسن در و صوصن ندیسنه  
دخی دینور اش اعطی اوزنده ایوهک و شتاب و تعجب معناسن در اشتانک فتح لام ایله بمحول  
معناسن در که ساق ایله ایاق ملاق اولد ایق موضع ده اولان بومری کو کدر ترکیده طیوق و عربیده  
که بیز و اولنکوله اعضا دن منفصل اولوب چیقدقده آشیق تعیراولنور و فاردن بنوع اعب  
وار در که آلم عدد آشیق ایله او شر ل فارسیده اشتانک ازی و زیم دیار لرد، شش آنده و شش او بونی  
دیرل اشتانک خذنک و زنده بیکی طو غش جو حقوق صاره حق و ب در که، قوندق تعیراولنور  
اشتلابوس کے سرنا و ضم بای موحده ایله بونا بند، رشخر ابدی عابده فالین و دیکنلی اولور  
دار شیش هان دخی دیرل ز کے بده عود فرنکی و قندیل اغاچی و قاره چالی و شمشک اغاچی تعیرا بدز



اولنور و بعض لغایت دل لفظی ب دل و نامر دایله تفسیر این دلیل که فور فق و پر کسر و جان دیدکدر اشتر غاز غین و رای مجتہن الله اسم بخ الجهدان در یعنی حلبت اغاجنک که بعض دبارده بالدرغان دیدکلری نباند رکو که دینور بونبات بالدرانک غیر بد صفت هارسیده آنکوزه وزرکبد معنی فنی برایه حلبت دیر لایکی نوع در حلبت طب و حلبت هنن عوام خیر یاف ایموب خطبیت دیر ل و بعض لغایت دندنه اشتر غاز بشقه ب زبانه دیگر رکو کنندن ترشی بیار لعینیده زنجیل الجم و زرکبد الجهدان خرا سانی و دومه اوئی دید رکلرید و بعض لغایت دندنه اشتر خار معرییده اشتر ک فتح رایه طالعه و موج معنا سند در اشتر کا و زر ترا فهد رکه شتر بعله زنایه و ظور به دید رکلری جانور در اشتر کا و بیان دخی دیر ل دوم و صغر و قلان اعضا سدن مر رکیب بر حیوان در اشتر کا دومه اوئی دیدکدر که من ادا اشتر خار هر قوم در و بعض لغایت بون سلیخه ایله بیان این دلیل رکلری بعض لغایت فشریدر روم دیار نده آنکوری طاغلر نده دخی بولنور و بعض لغایت بور حج و بعض لغایت فاطر قو و بیغ دیدکلری بیان کوکنک قبو غیر دیدی و جنی نوعی دار جنی اچکر نده بولنور اشتر منع دوه فوشه دینور عرییده نعما مه دیر ل اشتر مور فرجیه طرز نده برجانور در قیون جنده سند و بعض لغایت پکسی جنده سند او لور دیدی مغرب او ره مانلور نده چوق او لور دیر ل اشتم سکون شین و ضم نا ولاعه برکسنه او زر نده زور و غلبه و نعده ایلک و عنفله برسدن برنسه آملق معنا سند در اشته و بر رکیک و وزنده بیشلک بوسزه معنا سند در و پرمی و اکست معنا سند کلور عرییده اصبع دینور اشتو الغله سزه و بیشلک معنا سند در اشتر غین مججه ایله اشتر و زنده او قل و بیولن کری به دینور اشق فتح بیانه چادر او شغی تعبیر او لسان صمع اسید رعییده صمع انطربوت دیر ل قلقان پیکنی دیدکلری بیکنل کدن حاصل او لور اسپقا علته نافع در و بعض لغایت دندنه برمعدن جوهر در عرییده مدقق الذهب دیر ل بوره نوع دندن در که انتون لمی او له حقدر بلوغه قرب شمانلش بولنی باقر طرف اچکر سر که ایله کو اش قرسو سند و فنی او لجه بجه مدت سحق الهم حاصل او لور عرییده و که خلام الصاغه و ترکیده فیو بمحی بوره سی دیر ل واشه معری او لق او زره اینج دخی دیر ل اشکوفه شکوفه معنا سند در که اشکار له فصل ر بعده آچدیغی بحکم رهار دخی دیر ل و قو صمیق و ق و استفراغ معنا سند در اشکوه ظهور های الله شان و شوکت و قدر و مرتبه و منفیت معنا سند در اشان نه صان و زنده جو غان تعبیر او لسان بیان دیر ل امکله اتواب غسل اولنوب و محروقندن فلیه طاسی امکال ایدر ل اشان دارو اسم زوفای خشک در زوفای مصری دخی دیر ل و دوای بیان دل برای غی تعبیر اعده شیه او لور عوام زایی تغییظ به طوفادیر ل مطلق ذکر اولندقده مراد بود در بوناتی بعض لغایت حور دک و بعض لغایت او د چو غانی ایله بیان این دلیل رکلر اسپقا علته مفید در اشود خشنود و زنده شنودن دن ماضی در شنودن بیشلک معنا سند در اشند سکون شیانه اشان معنا سند در که ذکر اولندی و دواه معنا سند در که اغاج و صوفی تعبیر او لسان نسنه در عرییده پیشیه المحو ز و منوال القرو دیر ل افضلی میشه ایل جنده متکون او لاندر صرمشق رکی دالله صاریلور ایمجه سمجدن طو فنی شریت رکی او لور مسحوقی اکھمال تقویت باصره ده بی مشاندر اشوع دروغ و زنده مجھول النسب و مفقود البلد شخص معنا سند در بی بور دی بیور سز تعبیر او لیور آشہ چادر او شغی تعبیر او لسان صمیعک نباند رکی که فربق و چیق اعضا اصاریلور غایت دنافع در اشق بوندن معنیدر اون بیشی بیان حصاد مهله به منصل همراه رسمنده در که اوج باده طفو رلغی مشتمل در باب اول هر چهار عرییده در اصایع فرعون آدم رمی شکلنده بی طسا شد رجارت دکرندن چیقار عرییده امسال الخراج دینور اصطرله احمد

ورندۀ سیاهه مائل فرمزی بر صمغ در اعضال رینون اغاجند حاصل او لور دیدی لکن صحیحی  
 بود رکه قره کونلک اغاجند نفشه نوشیدن صمغ در زایله نافع در اصطراق فاصله ورندۀ  
 بوناید بر صمغ اسیدر که عود کی بنا بر عربیده میمه سائله دبرزو و عمل این دیگله مشتمل در ترکیده  
 زیغله تعبیر ایدر لحیقی قره کونلک باعیدر اصطراقین فتح طایله در کریز ورندۀ بوناید هاسم  
 سکر زدر که زردکه دخی دینور ترکیده هاویج تعبیر او لسان سبزه در باب تانی همزه مکسورد  
 ذکر نده در اصباها ن اسهاهان ورندۀ مو مراد فیدر که عراق تکمده بر منهر مشهور در وا سباها ن  
 معربیدر و موسقیده ر مقام آدیدر اصفهان دخی دیول اصحر اسخر اسخر ورندۀ مو مراد فیدر که  
 پارس ولاپندۀ رفلعه آدیدر دارای دارای تختکاه بدر و تلاپ و آبکر معناسته کلور که صو مختع  
 او لان موضع در کول و بر که واسمه کی اصطرح اصحر معناسته در باب تانی همزه مضمومه  
 ذکر نده در اصطراب اس  
 اصوات دن بر اصل اسیدر فاخته خرب دخی دبرزو و صوت و نوا آدیدر اون اشی بان طای مهمله  
 متصل همزه رستنده در که برباب مفتوحه دسکر افت و کاینی مشتمل در اطا فضا ورندۀ درخت پد  
 اسیدر که قوای غایجیدر عربیده عزب دیول هم رکدر لکن صمغی بوره اتواعده افضلیدر اغاجند  
 دینه رخنه او لحاد فه سیلان ایلز برا غنك عصره سی تقطیر همچنانی قوز عنون باعی و قفر  
 لفت رو میده رجل الطیر معناسته در که قوش ایاعی دیگدر بضریق المیه قوز عنون باعی و قفر  
 و هلاں اوئی دیدکلری بیان ده عما ولتدر بونیانه عربیده حرر السیاطین و حذیسه ایبرص دخی  
 دبرزو مستعمل او لان تکمیدر اظریه الفبدور نده ارشنه حور راسته و شهر ته چور بآسد وارندۀ آشنه  
 دخی دیول که همیری کسوب رشته ایدوب پشوره رومقور حور بایسی و قولق حور بایسی دخی  
 شاملدر اطقال باع نازه و نورس فدان لردن کایندر اطماد و طواط ورندۀ اسم ره در که  
 هندستان فند بقی در سرمه الهمه مسیحیو فی الکف ای شاشیلی فی دافع در و عنده بعض اطماد هند  
 نله سبد رکه هندستان بوك جهی دیدکلر بدر اطماد و ط مضبوط ورندۀ اطماد معناسته در  
 اطمبا سین مهمله الهمه مسیحیو زنده بوناید بیان اداران اسیدر که عربیده فیصوم و روز کیده  
 ایوم مطنه و حوان رجی و دلبر کاسکلی تعبیر او لان ندر بخور و افتراسی خانه دن حشراتی طارد  
 و دافع در اطبوط بای تختانیه اطبوط معناسته در اون دن تکمیه بیان غعن مججهه به متصل همزه  
 رستنده در که اوچ باید بکری لفی مشتمل در باب او لان همزه مفتوحه دد کرنده در اغاره سراه ورندۀ  
 اغاریدن دن اسم مصدر در فقر نمی و او خرمک و بلنمک و قدرمک و حث و تخر بض معناسته در  
 و اصله نمی و اصله نمی معتال نمی متعددی ولازم او لوز و قرش در می و بو غور می و مزج و تخمیر معناسته  
 کلور اغاره فخر الهمه اغاریدن دن فعل مستقبل در آتفا معتالی بیان او لندی اغاز نازه ورندۀ فصد  
 و اراده معناسته در که می اززع او لان قویدن عبارندرو و صبت و صدا وند امعناسته کلور و مقدمه  
 او ایتدام معناسته کلور اغازه ملازه ورندۀ بایو محبیلر ای و که اغا سی و فیق تعبیر ایدکلری آنها  
 دینور و بایوجه صو سکر مسون ایچون تیکش ای اسده وضع او لسان ترشه به دخی دینور ای ای ای ای  
 محدوده سرخ او لسان آن ای  
 و بعضا رعنده بیان تیدر حرشف نو عنده فارسیده بیدکا و کر مارک دیدکلری بیان اسیدر عربیده  
 شرمه ای  
 حکام و اشراف معناسته در و خانه ده جلب هوا بچون وضع او لسان بار کرمه و مطلق هوا دار او لان  
 بود دخی دینور اغرا اصفهان ورندۀ بوناید طاع و جبل معناسته در اغرسوس بای تختانیه زرد طوس

ورزنده یوناید فیروزان و سحر او مغاره معاشه در اغسطس فتح غبله روم پادشاه لری  
 کل او اکی پادشاهی است بدر از این قصر اطلاق بوند فالمشتر ریز رفت رو بده عادری فل  
 وضع العمل فوت اولوب بطنی شق ایله اخراج اولسان جنینه قبصه دنگله من فوم دخی منوال  
 مر سوم اوزرمه دنیا به کلمکله قبصه اطلاق ایندیلر بعده مطلق روم پادشاه لرینه لفب  
 خاص اولندی پیادشاه مر فوم حضرت عیسی علیه السلام زمانند موجود کلدی و اغسطس دخی  
 لقدر اعیانه فتح غبله آعیانه معاشه در که آعیانه دن اسم مفعول در بوغوریق و قاتق  
 و بوله من و اصلح معنای بند متعدی ولازم اولور اغل کسر غبله آغل و ماند رمعاشه در  
 اغليسون سبله افریدون ورزنده فوس فرح معاشه در که الکم صاغه دبدکلری داشه هوابیه در  
 اغليق تحقیق ورزنده یوناید بخته جوش اسجدید که بر قاج اجز ادن مر سکب مطبوع خدر  
 می بخچی دخی دیرلین الاطباء مغلاب بدکلر بدر عضار بونی نار دنک ایله بیان ایندیلر اغول  
 ملول ورزنده ختم و غضبدن ناشی کوز او جیله باقی معنا سنه در اغیس سکر غین و مذبا  
 و فتح راه مکسوره ایله حور روی غربید رشخری خر ما شجرینه شیه و غرینک دامه لری بعد ای  
 مقدار نده اولور ترکیده کهر با اغایی دیرل بلغار و روس ملکت نزده بز صحن دن که هر با  
 عمل ایندرو قشر ندن و دالرمن اخذ اولسان با غ بلسان با غنه نا تبرجه نیله قریدرو غایند  
 خوشوا اولور حماله بار لره روس طرف دن کلور کهر با اغی تیزرا بدرل عضار عنده کهر با  
 اول شعر له احشای در اغیس نیزیس ورزنده آبدخی در شیزاده دلاشوپ و عریده حب الفهد  
 دینور باب نانی همزه مکسوره دکر نده در اغی بون کسر رای مهمه و نای مئنه ایله برادر افراسیاب  
 این بستک ب تورین افریدون در این ایله امزا احمدن ناشی کشته تیغ غدر افراسیاب او لشتر  
 اغلىق مفتوحه ده دکر اولندی باب ثالث همزه مضمومه دکر نده در اغی تقره ورزنده اول  
 بومریدر که چمکه آتش دموهار نده دخی چیقار عریده تکفه دیرل اون سکر محی بیان فایه منصل  
 همزه رسینه در که او جیله سکان بش لفت و کایی مستملد رباب او ل همزه مفتوحه  
 دکر نده در افتاد کسر نای مشاه ایله مسجد ورزنده مداح و وتصاف معاشه در و عجب و نجیب  
 معاشه کلور افتادستا اهند ایله ستادن من کبدرا افتاد بحب و سلامح وصف معاشه اولنله  
 افتادستا مدح بحب و شریف دیلک اولور و جدمعاشه کلور که در کاه حضرت کبر ایله  
 وصف جبل و شای جلیل در افتبون بواسطه معن و فربنستا چیکیده عریده سیع السیرا  
 و ترکیده کلین صایحی دیرل حار و بایس و صر ع علته نافعه در و عضار بونی زیره رومی ایله شرح  
 ایندی که کوئندن اطول و قرمزی و طعمی حد تلی برباندر بستان نوعه طبلو حمه او ت دیرل  
 الجه عمه مشهور در افتاد کسر فایله افتدا معاشه در که دکر اولندی افتدر صدر ورزنده  
 برادر بدر معاشه در بعنی بایلک فرمادی که عوجه تیزرا اولور عریده هم دینور و برادر رازده  
 دخی دیرل و همیزه رازده دخی دینور که اصطلاح حزمه بکان تیزرا اولور افتدا مجلسها ورزنده  
 افتدا سلام معاشه در که دکر اولندی افتیدن فهمیدن ورزنده عجمیلک و نجیب ایلک  
 معاشه در افرا صفر او رنده تحسین و آفرن معاشه در افرا خن افت افرا خن دن ماضی در  
 افرا خن پرداخن ورزنده بوقری فالدر من و بو کسلنک معاشه در افرا خن اسم مفعول در افراراز  
 برواز ورزنده اون معنایی و اربی بوقری و بو کلک معاشه در و بوقش معاشه ده مستعملد  
 و بوقری معاشه ده فعل امر و اسم فاعل دخی کلور ترکیله نانی تبر خطیب معاشه ده در ثالث  
 رجع معاشه در که ایکی وایکیدن زیاده افراد دن هبار تدر رانع بفلو و بسته معاشه در خامس  
 اچق و بایوان معاشه در سادس فریب و بین معاشه در سایع ایش و نشیب معاشه در ثامن

بودن نصک و بعذرین واژین باز معناسته در تاسع سوی و طولانی محساً است در عاشر آلت تاسل  
 معناسته در افزاییدن بوقری قالدرمقو و بو کسلنگ و بو کسلنگ و زینت و زینت و بمل معنالینه در  
 افزایش کر باس وزنده خیه و فنات معناسته در افزایش آب صنو حیفی که صنو بوزنده ظاهر اولان  
 قبر حفله ر عربیده جباب دینور افزاییاب این پشتک بن زاد شمین تو زین هرینون در پادشاه  
 قوران زمینه در فوز ری قتل ایند کدن نصک اوون ایکی بل ایرانه منصرف و آخر الامر که خسر و بند  
 هلاک اولدی و صوکی هموار و معتدل بوروین انسان و حیوان دن دخی کایه او لور افزایش  
 افزایش دن ماضی در افزایش برد اشت و زنده بوقری قالدرمقو و بو کسلنگ و ترمیع معناسته در  
 افزایش افزایش دن اسم مفعول در مر فوع و معلم معناسته افزایه هر کام وزنده محبوس  
 ایچون پشوریلان طعامه دینور افریون یای هو تمدمویای تختانیله انکلیون وزنده فرقیون  
 دیدکلری صمع اسجد رغباری اغزه کبد مجله اولور سه دیشلری قلع ایدر حشرات صوفسند عایشه  
 معید در افرنجی مشک هر بچشمک معناسته در که شیازد بالکوی خود ر و وزر کده فرنقل  
 بستان و مسلک اوی و فرنقل بار بوزی دیدکلری باندر شام شریقدن مفتر صویی کتو رل  
 فرنقل صویی دیر ایچنلر بعینه فرنقل هندی صویی طن ایدر ز و حالاروم عشا لیری پل سکن نصیر  
 ایند کلری نهایت اول نوع دندر افرنجه سر بچه و زنده در بایی مصر سواحلند برشهر در  
 بن اکر ده نوشروان در عاده عذر آنده ساکنه ابدی و زنکار ده مرولاست و عربستانه برموضع  
 اسلامیدر افرند فرنده فر و داران و حشمت معناسته در افرندیدن بزمک وزینت و بمل  
 و مخشم ایمک معناسته در افریک اویک وزنده اوچ معناستی و اربی تخت شاهی و سر سلطنت  
 معناسته در و برسی عروشان و شوکت معناسته در ثالث نصارا کر و هدن طائفه هریک اسجدیدر  
 افروختن اندوختن وزنده آتش و جراغ یاقق و بانکلینق و اشعال و الهاب معناسته در بومعناده  
 لازم دخی کلور افروز سر دوز وزنده افر و خان دن اسم در بالک و شعله معناسته و فعل امر و اسم  
 فاعل دخی کلور افر و سایین یائین تختانیله بونایده آی کپوکی نصیر اویان طاش اسلامیدر عربیده  
 بخر القمر دیر لری باض و شفاف بر طاش در تراینور هر ده بولور مصروع کر دنده تعیق عایند معید در  
 افروشند بدو شدوزنده آفر و شه معناسته در که محدوده ده ذکر اولندی بعضلارون حلوا سی دیدی  
 و بعضلر عنده آفر و شه و نوع فیغانه دن که بر راجح عور طه صاریستی چیز سه بولوب آتش او زره  
 دله معتقد اولدقد نصک ما اندر و ب اوزینه طنلود و کوب بعده ایچنیه اتمک طوغ غریوب و با خود  
 لپه او زینه دو کوب شاول ایدر لر و بادام حلوا سه دخی افروشندینور افر و شه و برو و فروع  
 معناسته در افر هنچ هایله مک کنج وزنده باع صرمشی نصیر اویان نبات ایدر کشوت دخی  
 در لر تختنه ذرا کشوت ذینور فوق علته معید در افری سفری وزنده آفرین مخفقی در که  
 کلمه شزیه و تحسین در و سکون فالله دلقت در افریدون فریدون معناسته در که پادشاه مشهور در  
 بعضلر دیدیلر که فریدون حضرت توح عليه السلام در بعضلر عنده ده والقرین اعظم دن  
 افری سیوس سکون سین و ضم میلیون نایده نفوظ مر منه دینور واول بزم صند رکه آدمک  
 ذکری دامنه فالبیق طور رفی سیوس دخی لقت در افریشم ابریشم وزنده و مراد فید رکه ایک  
 و خر و معناسته در مقصدن چیهشی میخون پیسار امیخون معرو و فدر غایتده همی د را فرا  
 اجز او زنده افراییدن دن اسم فاعل مر خدرا فرازیدن ارتور مقو و زیاده قطع معناسته در بونو معناده  
 فعل امر کلور و اسملک و خیاز معناسته ده کلور افزای رفتار و زنده درت معناستی و اربی مطلق  
 ایاق قابنده دینور بوری کی بلکنی بادیان معناسته ثالث هموما اهل صنعت آلتی و خصوص ساده تین  
 جلاه معناسته در بیعنی جولهه لذانقه و طراق نصیر ایند کلری آندر که بیصی را عاجدد دیشلری

وارد رچون بوجولهه از غایبی آنها اول اغایبی کندی طرفه جکوب با مجده جه آندیغی ته او روب صغلش در راز بوجهندن محاکم بجه طو فتش زن تنه لوجهه تعبیر اول نور وادیه حاره و هماران معناسته ده کا و رفرنفل و کون و دار چینی و بر کنی حواجع که طعام او زر دو کلور افزول زای فارسیه مقبول و زنده تحریک و نفاضا و حث و اغرا معناسته در که او خرمه و قشره و بلطفه و قدرمه تعبیر اول نور و بسان و را کند مو طاعق معناسته کلور افزول نده افزور نده و زنده افزولیدن دن اسم فاعل در افزولیدن افزونیدن و زنده قشره عق و اول مرک و بلطفه و تحریک و نحر بضم و اغرا معناسته در و طاعق و بسان ایلک معناسته کلور و ایلک مقصود رمق و طرد و تبعد ایلک و خاصة اثوابیدن غباری سلکوب دفع ایلک معناسته کلور افسار سازنده افساییدن دن اسم فاعل مر تمدن سحر و افسونله خلق بندو سخنرا بیدن کسنده بدنور که بو گوچی تعبیر اول نور افسار فشار و زنده افسام معناسته در که ذکرا ولندی و بولا روز مام معناسته کلور افسان ترسان و زنده اوح معنایی وارد بری بیکی طلائی عربیده مسن دینور و دموردندن دخی اولور ثانی حکایه و سر کذشت معناسته در افسانه دخی دینور ثالث افسا و افسونکر معناسته در که ذکرا ولندی افسانه مستانه و زنده حکایه و سر کذشت معناسته در که احوال ماضیه بی تعلیم و باند رعایت مثل هر ق مصل دیر و شام و مشهور معناسته در که دلمرده داستان اولش تعبیر اول نور افسای لیلای و زنده افسام معناسته در که ذکرا ولندی و جانور زی رام و مونس بیدن کسنده به ده دینور افساییدن افسون ایتمله و سهر زیله خلق رام و مطیع ایلک معناسته در افسر و سر و زنده تاج معناسته در که سلاطین ماضیه انواع جواهر ایله من صع و زوب باشلینه که دلزی عربیده اکلبل دیرل افسر دن افسر دن و زنده صوغومق و طوکو و احمد معناسته در و محظا ایز کنده دن صوغیوب و محبت دن منقطع اولقده استعمال اول نور افسر در اعظم آفساییدن که مایه در افسر سکری افسر معلوم و سکری کسرین و سکون کاف فارسیه ب نوع ساز در که چالار زی و بارند نام سازنده محترمانندن بر لحن و تصنیف آبدیر افسر شدن پادشاه اولقدن کابه در افستین کسرین و سکون فوله بوی مادران جلی نو عنده بنبات اسیدر ترکیه آجی بین واورن باوشنی دخی دیرل آجیانی صبره فریدر چکی بآدیه به شبیده اولور اطبائیه بین طوری دیدکلری بیانی احرار ایدوب رمادی حل و عقد عالمیه حاصل اولور که و زاغر بسته نافع در افسوس واو مجھول ایله محبوس و زنده هم و ستم و جفا معناسته در و بولسز و مناسب سرخ کتو حیف و دریغ و حسرت معناسته کلور و طرز و استهن اولاد و مزاح معناسته ده کلور و و او نعم فله شهر دیانوس آبدیر بعض لعنده بولغت عربیدر افسون افسون و زنده عنیت و رقبه معناسته در که ساحر لک و بعض اهل خواصی او قودیغی کلائدیا عالم او سون دیز و هکرو حیله وند و رو عی و یعنی معناسته کلور افتخار اسنا و زنده افسر دن دن اسم مصدرا افسر در افسر دن صفق و عصر معناسته در و صدق قدیه صابر دو کلین و شریل شریل افان صوبه دخی دینور و سانحیم و دور غل و با تو رمق معناسته کلور و فعل امر دخی اولور و معین و رفیق و شریل معناسته ده کلور ترکیه بولداش تعبیر اول نور ملا خرسنک بولداشند رذا افتخار دینور و بورک ترکلر دن را و بیان آبدیر حال ازیم سنتاره سواحل فراند تکن ایدرل خلق تحریف ایدوبه او شار دیرل افسره خم شبنه صیفندی معناسته در که صفقه لمح احصال او لان نسند در عربیده عصاره دیرل افسره کر یعنی صفحی که بعض دانه لری صیفوب با غلرین جیغاران کسنده دو باغی و عصار تعبیر اول نور افسک و افتک جدو شنیم معناسته در افسنه سکون فاو فتح شن و نوشه بخوار افرال زن دن بر قریه آبدیر مولدان سینادر افسون افسون و زنده اکچیلر لک بیان تعبیر ایدکلری آندر که اندکه خرم من صاور رل افسه که چعا

وزنده بخور معناست در که معروفدر افین تحسین و زنده اسخای سالفه دن برگشته آید در  
 حاتم و معنی زانده کی کرم و عطا و مرثوت و سخا الله مشهور در افعی زرد و ام بعنی صاری  
 زنکلی افعی کمراد قلم و استطیعه رصاری اولد بقی اعتباره افعی قرمان او ق آن حق بایند کابه در  
 افعی کهر بایکر بعنی آتش بالکی افعی مرجان عصب بودخی اول معنا به در افعان عین مجده الله  
 دستان وزنده فرمادور از معاشر در و هنده فرب رفوم اسیدرا غوان دنی دیر و افسان  
 لفضلن جمعه در تصریف عربی قیامی اوزره افغانه دیر لفظن جمعه هبائله دیدکلری کی  
 افکار کاف فارسله افسار وزنده طوار ارقه سند اولان باره در که با غروجدا و تعبیر او نور و کورم  
 وزمین کی معناست در که معاذ الله تعالی بزندن خانقه فرغی بیده مفعد دینور اهله کاف فارسله  
 افسانه دو شوئ و سقط معناست در خلقتی نائم ایکن رحم مادر دن ساقطا اولان جنین در  
 افکده سم تمام عاجز و مضطر و مضطرب دیه جلت بوده ضرب او نور افلاطن منم طا البه  
 افلاطون تحقیق در که حکم مشهور در معاصر اسکندر و استاد اسطلودر ارغون ایک اختراعیدر  
 افلان کان مجموع کو اکبدن کایه در ثوابت و سیاره به شامل در و ملت و مذهبی نادزست بخط اتفهیه  
 اطلاق او نور ظاهر اقدم افلان داهب و اجرام علویه به تأثرات حقیقیه ذاتیه استاد ایدن ردلم  
 فلسفه در افندی دن بسندیدن وزنده جنک و غوغاء ایک معناست در افیلون شجھون وزنده  
 اسم در منه کوهی در که بیشان تعبیر اولان نبات جبل نو عیدر عریمه شیخ دینور بر فاج نوع اولور  
 بوبن شیخ ارمنی دیر که ترکیده صاری بیشان و صاری بین دیدکلر بیر و نونه شیخ ترک دیر که  
 خوش رایحه او لور عربی طران دیر خراسانی دیدکلری بونو عدن شر جبل نو عنک رعادی بادم  
 باعبله موضع جراحانه طلا ایبات شعر ده موثر در افیون بواسعه معروف تریاق در عربیده  
 لین الحشخاش دیر تناولی ذخیر علنی نافع در افیونی چیزی شدن بر شی اول ذرجه ده اعتیاد  
 ایلکدر که بودخی ترک و فراغته امکان و اقدار او لیه باب نای همراه تکسورد دکر نده در افتال  
 افتال وزنده افتال دن دن اسم مصدر در طاغن و صاحق و باریق و برق و خلاق معناز دن در  
 افتال بدن طاغن و صاحق و باریق و برق و خلاق معناز بنه در لازم و متعدی او لور باب نای  
 همراه مخصوصه دکر نده در افتاد استادور زنده افتادن دن فعل ماضی در افتادن دو شمل و سقوط  
 معناست در و براق اولیق و اوز افلاخ دن دن افتاده افتاده افتاده افتاده افتاده  
 افتادن دن اسم مفعول در دو شمش معناسته و مظلوم و معدور و رکشد و ملک زده دن کایه او نور که  
 اصل طلا چرده دو شکون تعبیر او نور افستان و خبران دو شده فالقه کمل ایله تعبیر او نور الجه  
 بتعجبه وزنده اول صورت و علامت در که باع و باع جمله و مزمور روشات کار زنده نصب ایدر لجانوران  
 آدم طبله کی مسون الحیون ترکیده او بوق تعبیر او نور اون طفو رنجی بسان قافه متصل همراه  
 رسنده در که او ج بالده بکری برقی مشتمل در باب او ل همراه مفتوحه دکر نده در افیون رای مهمه  
 الله فلاتون وزنده بو اندر و بغضنه عنده رومیده فارسله اکر و غریبه عود الوجه و ترکیده اکبر  
 دیدکلری کوک آبدیده قابن و عقدمی و بیاض او لور تقویت جماعده بعد بدلدر افافله فر اصیا  
 وزنده مغلان نو هنده فر طوسی و سرت و مصرب دیکنی و سنت اغایی دیدکلری شجر کی هشندن  
 هنوز خام ایک آنسان عصاره بهد بنور و بعض از عنده مغلان صمیمی دار استعضا بیلان دمی  
 قاطع در افتالوق لام و فافله افتاصوفی وزنده لغت بونایده شوئکه البيضاه بعنی آق بیکن  
 دعاسته در فارسله باد آور دو ترکیده شوکت بوجعه بکنی تعبیر اولان بکنیک آبدیده اخنوش جنم  
 و بونله عدوش وزنده دم و بوق ریم آهن معناسته عریمه خشت الحدید دیر اخوان حای مهمه  
 الله اکوان معربیده و ضممه مشهور در افریطس کسر را وضم طا البه بیان جزیه زنده و رجزه زده

آبدیرحالبا کبرید آطفسی تعبراو انسان جزیره او لدیغی تحقیق اینشتر افسوس افسوس و زنده بونایند رزکیده برج و ماجار اوزمی تعبراولت انداه اسیدر که عریده دیق و رزکیده او کسه و یلم فره دیدکلری لوحنی و بلش نسته و ندن حاصل اولور مویزح عسلی دیدکلری دخی بودرتیا اولمش طرنه طلا ابانته غایبته موثر در و مجموع اور امده مفیددر افسون شن مججه ایله افیون و زنده بونایند ربع ضلر عنده رومیدر رزکیده فوجه باشی تعبراولت ان نبات آبدیر شیرازه سعاده خیصی دیر طبیعی معتدلدر افطن سکون عاف و کسر طایله اهلین لغتنده ماس تعبراولت ان غله آبدیر اقطی افعی و زنده بونایند درخت بل آبدیر که هندسته مخصوص صدر و بل دیدکی المث غریدر نارشکلند و غایبته لذیدا اولور و شجری زرد الویه شیعا اولور بونایند خامه اقطی دیر این الاطا هندستان خیاری دیدکلریدر بغضنر هند ایواسی دیر حوار شانده استعمال ایدر افچا مه سیا و زنده جناب ابوالبشر آدم صنف الله علی نینا و علیه السلام حضرت لرینک زب سرا برده عصمنتری اولان دختر سعد اختری اسیدر افnom نونله معلوم و زنده یهود کلینک آبدیر و بونایند و بغضنر هند و بمه رنند اصل و علت و عاده سند دینور و اصار اطائفی دیر که افnom ظهورات حق جل و علادن عبارت در مخصوص بودر که او اخر هرقده ملکائیه دیر که حضرت باری تعالی جوهر واحد در واوح افnom ذاتی جوهری فی جامع در او اول افnom الاب که داندر ناق افnom الاب که کله در ثالث افnom روح القدس که حیا در واوحی دخی جوهر بنده متحدد در لکن به عین ذات و نه غیردان در روز عم باطله نجه بنه موحد در اقویارثون میم و نای علیه الله سورا برون و زنده بونایند رازیانه بزی اسیدر که بیان رازیانه سیدر بعض دیاره رازیانه به بادیان محربی بساند دیر و حذف همراه الله ده جا خودر اقویال سبومال و زنده بونایند ماء العسل محسنه در که بال صوی دینک اولور طریق عملی بودر که بمقدار عسل ایچر بر ضعی صوقیوب شربت ایند که نصرکه ثنانی قالجده فیناده رغایبند منافع شربت اولور تناول این خاتونک کوبکی اطرافه صدای فرقی ظهور ایدرسه که اولور دیر افویلا سعون یای تختان و سین مهممه الله بروی آزمون و زنده بونایند بلسان باغی اسیدر که تحریفه بسنک باغی تعبرا بندکلری باعذر عریده دهن البسان دینور باب ثالث همراه مکسوره ذکر نده در اقبليس کسر لام و فتح دال الله فصیحی ضم همراه الله اولملعنه مضمومه بتفویض اولندی اقلیما فی کیا و زنده بونایند شول نسنه آبدیر که با فرو کوش والتون کی اجسام منظر فه ذوب اولندقده کپولنو جکولک کی فوقدن و متحتمه مجتمع و منعقد اولور شنده اولان دخی سکوله نوع عندن در و عملی دخی وارد رنقره الله هر قشیادن عمل ایدر از و مر قشیاعر بیده بخرا النور رزکیده رو شناطاشی و کور طاشی تعبراولت ان طاشدرا افضلی قبرس جزیره سدن کلور در یاده بولور و اند نصرکه افضلی معدن نوعنک لا جور دیسیدر و بغضنر دیدیلر که اقلیما دیدکلری نسنه اثون و کوش جنسی معدن هنوز طهور و جسم بحدن مفترق او لدقده جوهر زدن حاصل اولان کیوکندر و بغضنر عنده التون و کوش خرد هر بدر و اقلیما نک امهاق شو و جهله در که بولاد فلی و خبر ناملول شد رفاح فطره لجهون صوی سوروب بعده اقلیما که هر نوع عنده ذکر اولان ناملویه سوره لمحن طاشنده اثون و کوش اثری فاندیغی کی اول ناملول ده دخی فتنی نوع عنده فالور سدا افضلی اولنوع در و اقلیما مر قوم اقلیما محسنه ده کلور که نام کرمه حضرت آدم عليه السلام در باب ثالث همراه مضمومه مدد کریده در اخوان کل بایونه اسیدر رعنی پایادیه چکی عریده احادیق المرضی و خبر الغراب و موصی دیاره شجره الکافور دیر عصاره مسنه عله و خلبه طلاققوت جماعده بی تظیر در شیرازه بو که بایونه سکا او دیر بو تقدیر جمه پایادیه نوع عنده صغير کوری دیدکلری اقتضا بادر اقلی قفلی و زنده بونایند کلید

معناستدر که هپوا آحمد حق آندر انحر تعمیر او نور عرب بد مقساح دینور افینیس کسر دال الله از قام ریاضیده بر کتاب مشهور اسیدر کتاب مرقوم مصنفو اسمی اول دینی دخی مر ویدرولغت مر بوره بوناید ر مقساح هندسه معناستدر درز بر اقلی مقساح و دس هندسه معناستدر افnom مفتوحه ده شرح اولنان اقوم معناستدر بکر هی بیان کاف عربی به منصل همراه رسنده در که اوج بایدہ او نور بر لغت مشندر باب اول همراه مفتوحه ذکر نده در الله بک وزنده آفت و بلا و داهیه معناستدر آکارس مدارس وزنده اسم سمار و ع در که منار تعمیر اولنان شناخترا کفرتا عذک و متعفن بر زده بتشراب کوی آنده بتن مناره قبوعی صوبیوب قورود لشنه بارم در می تناول هر زیل عقد در و مزبله و متعفن موضع عقد نهابت اولانی تناول قاطم نسل و ایک در عدن زیاده می فانلد ریوی زمینه آن اول نابت اولان بات بود ر عربیا هکم دیر اکامه کرامه و زنده مو میار طوله می که عربیده عصبیدر ل و سجوده دخی دینور اکیا اعیا و زنده زید و بارند لعنه در معناستدر که سکر تعمیر اول نور عربیده عصبیدر ل آکت مکت کسر کافنه سر باید و ب نوع دانه اسیدر سیاه و قی وجور ایو امقدار نده الو و عربیده بحر الولاده و بحر النسر و بحر العقاب و شراره سکن ایلس و زکیده کرس طاشی و طوش بجل طاشی دیر بخوری سهولت ولاده مفید و بحر اوزر متعلق تساطع اثماره مانع در آکیج فتح کاف و سکون جمهله آلم و هالم نعمیر اولان میوه اسیدر خراسانه علف شیران و عربیده تقساح البزی و ز عور دخی دیر ل آکیج سکون کاف و کسر حای مهمه ایله جلال معناستدر مددوه ده آکیج ماده سندہ بیان اولندی اخوان اخوان من فوم معناستدر آکدش کسر دال ایله مشهوری سکر ایله اول غلام تو هیف اولندی آکر فس اسم کرفس در که معروف سیره در عاده کرو زدیر تناول رجال و نسوانه مفوی شهوندر آکر و فس ضم را مدت او و کسر فایله کهر با اعاجی اسیدر که حور و می دخی دیر بحر ما اعاجی شکله اولور قواق اعاجنه فرید رواول نو عدندر کهر آیک صعنی در آکر و هک سکون کاف و فتح هایله بلاد فارسده و ترکستانه نابت شایکه نام و دیکنی شحرل اصمیدر که ازوی و عز زوف دخی دیر غایبه آبی اولور مر همراهه ادخان ایدر ل آکسولا یانون بای تختانی و تای مشاهه مضمومه ایله بوناید ربات آبدیدر که عربیده جاصن الماء دیر ل فوری قولی فو عدندر همینه صول بحره نابت ورق صلابنی و هند بایه اعنه شیه و برق طولنده و او جنده فرمی به مائل سیاه بخملی اولور ترکیده صغ فوری فولاغی و صوفوری قولاغی تعمیر ایدر ل آکسون افسون و زنده فاخر و دی فیت سیاه جامه در آکابر و عضما تفاخر و آیا ش ضمینه کبر ل آکسیه الغیه و زنده بوره دیدکلری شراب مهروف در عربیده نبیدر ل اسکوت سکون کافله ایم کشوت در که باع صرمشی دیدکلری تاندر بخمه بدران کشوت دیر سر که ایله تناول فو اق عتنی داعده عربیده مصاص الارنیدر ل آکفوده افروده و زنده بحر کیلان اسیدر اسکرا کاف و رای مهمه ایله فلکا و زنده ایم عافر فرحدار که معروف دوایی کوکدر بعض ل عود الفرح بحر عود الفهر دیر ل و بعض ل تفربق ایدر ل دعی عود الفرج بشقه بر کوکدر دیر ل اسکلکرا الام و کافله حرمسرا و زنده بود دخی اول معناهه در اکلیون بای تختانیه طبرخون و زنده ایم کتاب نصارا در ظاهر افوانن دیدکلری کایدزه که ارغون ایله او فور ل او جوز اون بیهی رو اهی و ضعیدر دیر ل و انجیل کائنه دخی دینور و بعض ل دیدر ل که اکلیون اول کتاب آبدیدر که مائی نقاش مختار عائی اولان صور بدیعه دی آکایت ایشیدی ملول بر عالیه بنتوت اسناد ایمیلر ل اول صفحه می همراه اعتماد ایشلر ایهی و بولهون نعمیر اولنان حانوره و بنه بولهون دبتلن دبایه و کلستانی کجا به دخی دینور که حالیا اصطلاح جزده جمانه امحرق جانفس دیدکلری دبادر ایک میله افلک و زنده قو صعوق و قی و استغرا غ

معناسته در آکال بدخل و زنده بودنی اول معنا به در آمکون بزان فتح باء موحده لیله کوکر جین اون تعبرا ولنان حجه در صکه کسک دخی دیرل بور بعنه شبهه او لور کوکر جین فسی آن غایت شده سور عربیده رعی الحمام دیرل اسکنون محنون و زنده شهدی و بو آن و فی الحال معناسته در اسکون و او لیله شیطان و زنده بر عفیت آبدیر رسمله خصوص من او اعلمه رسم بر فیا او زره او بور ایکن فیا لیله قالد بیوب در بایه مرافقی و رسم بنه خلاص اولیه و عاقبت رسملک پندنده هلاک او لندی باب نانی همزه مکسوره دکرمده در اسکن دش کشمیش و زنده اوج معناستی وار بری دو تخمه معناسته در بعنه ایکن نصفه متغیر الجنسدن متولد او لان و لدانسانده و ساز حیوانات او لسوون مثلا ری هندی و بری رومی او لان زوجین دن حاصل ولدو بری عرب و بریسی ترکی او لان آت که بوز آت تعبرا ولنور ازدواج لرند متولد او لان طبای کی عربیده بو که محس دیرل غیر معتبر در نانی مطلقاً اتصار و امتراج که ایکن نسنه پنده و افع او لمه که او لور شده او لسوون نالیت محبو و مطلوب معناسته در وا هل نحقيق عنده نفس حاسه انسانیدن عمار تدر که لاهوئی و ناسوئی بعنه روحانی و جهانیدن مرکدرو اکدش لفظت لاجه عنده آکدشان کلور اسکون مفتوح دده در کرا ولنان اکسون معناسته در آکسیر دلسر و زنده کیا تعبرا ولنان جوهر در که باقر مطلا او نسنه نون او لور و قطع ساعفید او لان دوا به و نظر هست اثر مرشد دایه دخی اطلاق او لور آکلیل الملک فوج و نوری تعبرا ولنان نبات آبدیر کاه فصر دخی دیرل زهار و بایس و محلل و ملین و مفاصل و احتشاده او لان هی شیلر ما فعدر باب نانی همزه مضمومه دسکه کرنده در آکار دچار و زنده اکنجی و بانجی و سنت بجی معناسته در و عربیده دخی بومهایه در آکامه مفتوح دده دکرا ولنان آکامه معناسته در الحکوان اشوان معناسته در که دکرا او لندی بکرمی برجی بیان کاف فارسی به متصل همزه رسمنده در که ایکن باید سکر نانی مستقله در باب اول همزه مفتوحه دکرنده در آن زندو بارند شتمتده بعدای و کشم معناسته در عربیده حضمه دیرز آکر سفر و زنده درت معناستی وار بری ادا اشر طدر ترکیده دشی شا بعدن نانی کفل و سرین معناسته در که انسانده او جهو و بوج و حیواناته صغیری تعبرا ولنان موضع در آن اکبر دین کلری کوکدرو جدی دیرل باض و عقده می او نور نفت اسنه نافع و تقویت جهاده مفید در رابع عود انجی که معروقدر آکر چند جیم فارسی به مکرند و زنده هر چند و هر نقدر و هر ندکل معلوم معناسته در آگرفت و زنده فاتون فارسان او زره کا هدن مقدار معین اسجد در آکر بیون بای نخته لیله طبرخون و زنده تمرکی علنی که عربیده قوای و هنديا داد دیرل آکست نرست و زنده سهیل بلدری اسجد رسنه رهیمنی دخی دیرل عن دیار نده کونندیکی اعتار لیه آکن کسر نونه و رزش و زنده بنا بایق و عمارت وجوده کسوز عک معناسته در باب نانی همزه مضمومه دکرنده در آکرا بفر او زنده رنوع طعام دیدر اون ایله سور دلر بوطعه ای بع ضلرا رسته آشی الله نسیم اندیلر بکرمی ایکنجی بیان لامه متصل همزه رسمنده در که او ج باید ایکش ایکی لغت و کایی مستقله در باب اول همزه مفتوحه دسکه کرنده در آهلازنده کلمه ندار عربیده ای و با هر اد فیدر قرب و بعده صالح در الایچی جیم فارسیه اسم فاصله صغار در هیل دخی دیرل و هنبدیه دخی الایچی دیرل اساذرا سین مهمله و نون ساکنه ایله ایم اسکندر دی انقرنین در و اسکندر لفظی بالدن معرب در و با خود مخفف در الاطینی طای مهمله ایله فاچینی و زنده رومبه صرمشیق او نیدر که او کسوز او غلان او رنی دخی دیرل و نونه هر صرمشیق او نی تعبرا ایدرل عربیده خیل المسائین و لیلب و عنقه دخی دیرل ایان کلان و زنده ترکستانه برو لاست آبدیر و بع ضلر عنده برشهر در و عرفانده برع طاع آبدیر الایتون نون و بای نختا بایه دوای کون و زنده آمده تعبرا ولنان دوای باندر که فیل کوش نوع عندن در اسن دخی دیرل برو دندن حادث او لان جمع

او جایع و اور امده نافع در روا کار تجیل شامی دخنی دیر لر و بای تختانی بدلی بای موحده دا بهله ده لفظ در الاو  
علو لنهش آتش ترکیده دخنی منعملدر البا کر ماوز ننده زندو باز ندغفته سدو شیر مضماسه در  
عر بیده لین دینو و خانم حکمکن بیانی نوعه دخنی دیر لر و بای بای تختانیه دم جائز در البرز در کرز  
وزنده ایران و هندستان از سنده بر بلند و عرض طاغ اسیده و برهه لوان آدیده و بالا بشندو دلبر  
کسته دن کایه او لئور الج نیموز نده مغورو و مجع و متکرو و صاحب وجود معنا سند در کمال حق  
و جهالت صفت در و صائني بولاق بور و مک و بختر معنا سه کلورا بخت جم فارسیه بد بخت و وزنده  
طیع و امید و رجا و قوی معنا سه در تجلیک سر بجهت وزنده زن شهرزاد کائندن برشهر اهه اسیده  
از د بعد در وزنده کور کوز طوفنی کوزه نکلی بر نوع جواله دیر لر که اینکه سبزه از قبوب طوار  
اور زنده سوق افراده صانوب کرزل السا بر جاوز نده اسم نخوه هنده در که کوزه ملوکی دید کلری  
نخیده تمک پشوره بجهت خیر اوزر، صاجار لر نخواه دخنی دیر لر است نرسه وزنده ضغری و کفل  
وسرین معنا سه در الطضم لامه رومیده اسم سبزه در که ترکیده مار محمد و عاشق بیرانی  
تعیرا و لئان بنا تدریله ایله بار بور بینند مقدر مشترک در تجیف علته مفید در الف کسر لام و عین مجده  
ایله بجهت و بخت و مفعول و میدهد معنا سه در و ضم الف و لامه جفتایه بزرگ و عظیم معنا سه در که  
حال ازیم تر کیزده اولو آمدن محرف در الفد فتح لام و سکون غنی مجده ایله فارسی و فارسیق بخوج  
و بخیوط معنا سه العجیز کندم زاروز نده آن و کرده اسیده که او فدق و صار و بخه ایکد طعمی  
میخوش اولور و غیری رکنده دخنی او لور ترکیده کرم و جان اریکی و عضله حکم اریکی دیر لر و معاشقه  
نار و شیوه بوزنده اشق بچاره ایه ایتدیکی ادا و استغایه دخنی احلاق او لئور المفاخرن هایله برد اختن  
وزنده فرانچ و کسب و باد خارا بیک معنا سه در الف استوا خط استوادن کایه در برد ازه  
عظیمه در که منطقه سی اولان معدل الشهار دائره سی سلطنه خد و اقع او اوب شمس سنده ایکی دفعه  
کندی حرکه خاصه سبله او زنده کلد کند اکثر هموره ده لیل و نهار مساوی او لملله استوایه منسوب  
او لور او لو قت سعیک فلکه ایکی اعتدال نقطه لر بند کلد بکی زمانه در که بری او لحل و بری او ل  
میر الدن اتفاقیم بعنی او لاقلم زیر ارض بیدی اقلیم او زر، تقویم او لمنشد الف باته بعنی لوح  
و فهم و سکر سی الفحت بد بخت وزنده الفختن دن ماضی در الفختن برجسته وزنده  
فرانچ و کسب و تحصیل مال و ادخار میال ایلمک معنا سه در الفخته برجسته وزنده الفختن دن  
اسم مفعول لدر قرالمش و قرنچ و مکسوب و مدخر معنا سه در الفختن غنی مجده ایله الفختن  
معنا سه در که ذکر اولندی اف کوفان اکرو و مخترف نسندن و آلت رجویتندن کایه در الففتح  
سطر بخ وزنده اتفجیدن دن ماضی در وامر صیغه سی و اسم فاعل دخنی کایه او لور الفتجیدن  
برهم حیدن وزنده فرانچ و کسب و باد خارا بیک معنا سه در الفیدن بر حیدن وزنده بود دخنی  
اول معنا سه در الفینه چرمینه وزنده الفینه متفقیه وزنده آلت رجویت معنا سه در الکوس  
و او مجھول ایه محبوس وزنده برهه لوان تورانی اسیده رستل شر سندن کندی آلم ضم لامه صورت  
طاریسی که کاورس دخنی دیر لر الماس کریاس وزنده بواسعه مشهور جوهر دزو و کسکن فلح  
و بخاچ و بخجر مقوله سی آلاته و بشیشه به و صریحه دخنی اطلاق او لئور و جاست و حالات کسندن  
دخنی کایه ابدار و قایزش معنا سه دیش و دنیان معنا سه ده کلور المائق برنا حق وزنده برو لایت  
ادیده خط اهلکتنده اولد بیعی بعض کتب تو احمد مر سیده انتظار او لمنشد الموت جبروت وزنده  
قریون و کیلان آراس سه در متمهور فلجه آدیدر غاید رفع و بلند اولد بیعیون بواسعه تسمیه اولندی  
و برا الفحت من بوره اصلنده الاموت در آشیان عتاب معنا سه و عقاب دائم او کسل بر زده آشیان ساز  
آرام او لملله بطریق الفتبیه قلعه مر قومیه اطلاق ایلدی لر اتفکل ایدر لر که قلعه من بوره بی سلطان

ملکشاه مانده حسن صباح اخذ و خیلی مدت ملاحده نصر فنده اولدی و اتفاقی اندن تاریخ  
تغیری دخی الموت لفظی واقع اولدی البهان کسر لام و سکون قون الله اصفهانه براولکه آبدیر  
انده بی اظهیر بی مح حاصل اولور و آندم سیوری سینک غایبند کشیدر الک پلنک و زنده قلعه  
اور دلچ اطراف افده اولان سور و شر اپول و مترس مقوله می دیواره و بناده بی را و مخصوص او لان قلعه  
اور زینه طشره دن و محافظه صفتنده ایخ و دن زعین او شان عسکر لد دخی دینور وضم همراه الله  
ترن لسانند سیره زاره و چنسته اطلاق او نور الله کسر لامه آتش شعله می کد بالک تعبیر  
او نور الله ذرق و زنده مقوسو کمی عضاده باب معناسه الواحده او راحلوا و زنده عربی می اولان صیر  
الله معروف صمع اسیدر بغايت آجی او نور ترکیده از وای دیر افجهنی سقوط رجز ره سندن کاور  
والوارستم داستان نیره داری اسیدر الوج ضم لامه مخلصه نو عنده بربات ادیدر مخلصه که  
نور و زوئی تعبیر اند کلر بدر درت بش قوع او لور ظاهر الاصباء افریم بینزند مقوتو ره پروادید کلری  
بوف وعد رکه خشن و جنکی بنسحبی اللون و تخمی سیاه او لور طاغلرده و طاشق بر زده بز  
الوند اروندور زنده و مر ادفیدر که همدان نوا جسته برجیل عضیم ادیدر انکدن اون ایکی بیک  
چشم بیع ایدر الله فتح لام و خشای ها الله مقل از رق اسیدر بوا سله معروف صمع در بمنده دوم نام  
سکردن حاصل او نور وضم لام وظمه و ره الله عقاب اسیدر که طوش بکل تعبر او لان قوشدر  
بعض دبارده بوكه فره قوش دیر و تشید لامه دلعتدر الیا هر جا و زنده بوناید خطی عربی  
اسیدر که خانم بچکنک بسانی تو عیدر عربیده منجم المرح دیر الیز تیر و زنده طوار لذا لاسعلق  
انسی او رکوب صحرا می و چفته آنسی معناسه الیز بدن دن اسم در باب ثانی همراه مکسوره  
ذکر نده در ال سر بانیده امها حستان برا اسم شر بقدر شهر و ولاته دخی ال دینور ترکیده  
آل تعیری بوندن ماخوذ در عربیده عهد و شرط و بیان معناسه در ال باد دلشدادر زنده موق  
آجی که حلاج بحری هلاج تعبیر ایدر ل الخت مفتوحه ده ذکر او لان الخت معناسه در  
ال ذکر سکون لام و کسر دال و کاف فارسیه ترکستان پادشاهی هر زندن بمعروف پادشاه اسیدر الوا  
ایوار و زنده مفتوحه ده ذکر او لان الوا معناسه در الیاس یا تختانیه مشهور بغمیر دیشان  
اسم شر بفیدر سام بن نوح عليه السلام حفیدی و حضرت خضر علیه السلام نمو حمسیدر و بحر  
خزر پادشاهی آبدیر او لدخی بنه هشار الله حضرت لر بدر باب ثالث همراه مضمومه ذکر نده در  
آل او معناسه در که غائب ضمیری در عربیده هو مر ادفیدر الاع جلاح و زنده ایکی معناسی و از  
بری بیک و قاصد معناسه در بربله دن آخر بلده به مکتب الله و با خود خبر الله ارسال او لان  
شخص در که اصطلاح هزده آله و از کبر الله کیده او لاق و تاتار و پساده سنه ساعی تعیر او نور  
ومزل آنده دخی اطلاق او نور مانی عنف و تغلبه بر کسنه بیز و رکی ایش طونه در مق معناسه در که  
سخنر، تعیر او نور و غین بدلی قافله ده لقتدر الام غلام و زنده دلدن ده و اندن الله ارسال و اصال  
او لان خبر و نامه و موصل او لان کسنه بده دینور و مکرت ر الام الام دخی ز بازد در ال بارها و زنده  
چکر طول می و بچکر قاور می که قلبی بوق دخی دیر ز حکری و بور کی قیوب و کدی باعیله قاور رز  
عر بر حسره الملوک دیر از برادر از ملوکه بوم مقوله طعام خسبس او غرام الخت مکسوره ده ذکر  
او لان الخت معناسه در ال کا کاف و الفه تر کیده تحریفه او آنکه دیر که عملک محدود و ارض  
می بند دن عبار تدر ال ضم لامه فوج و کروه معناسه در ال الم مکر را فوج فوج و کروه کروه  
و بلوک و بلوک معناسه در تر کیده فوج فوج کلیور لدیه جل مقامده الام الام کلیور (تعیر ظاهرها  
بوندن ماخوذ و بحر فدر الوا علیا و زنده بذر و کو کم معناسه در بکرمی او جنگی بیان مجده  
متصل همراه رسند در که او ج ماید میکرمی بش لفت و کابی مسلم در باب اول همراه مفتوحه

ذکر نموده در ام دم وزنده متكلم وحده ضمیر بدر مثلاً بتم لای اسم و بنم فلم دیه چل برد مجامعته ام و خامعه ام دینور اماج رواج وزنده اول طیار اکو مسنه دستور که او قوقق نشانه سین ایک او زنده انصب ایدر اهلون میله فلاطون وزنده بیانی اعتدله بر بسات آدیدر که فارسیده ماعلو و عربیده حمام او ترسک بکیده بخور آکر ایدر لایند مصارو و باس و بول ادرارده موئز در اهدجهد وزنده زمان و موسم و فصل معنا شده در امر افعیه میله زندو بازند لغتنده شراب و باده معنا شده در وسکون بیله خرم معنا شده در که ایش تصریف اولنان حیوان تا هق در امر و مسکوت وزنده امر و دم وجود وزنده آرمود تصریف اولنان میوه استلر بیدر امشاسنید شین مججه و سین همه ملوبی ای فارسیه امشاسنید فایله سیلان بکندور زنده فرسته و ملطف معنا شده در امعاسین عین و سین همه ملبن ایله هرجاین وزنده رومی لغتنده آب غور معنا شده در بعنی قور و قصوی که عربیده نهاء الحصرم دینور اغمبلان بتومیدان وزنده ااسم اغمبلان در رکه بر تختار مخصوص معرف بکنی اعاجد رحولان مکی ایک بیر اغدن عمل اولنور عربیده شو که المضیر به دیرل و قشیده بیله ده جائز در امنه خونه وزنده او طون بعنی بسته هیرن معنا شده اموس مخصوص وزنده ناخواه اسیدر که نخوه هندی و کون ملوکی تصریف اولنان تخدمه الف محدوده ایله مرسیده اضر در اموسین سین سهمه ایله بمحوزنی وزنده روح واحد تخت نکاجنده اولنان از رواج متعدده ایک هر عیته دیکر بنه فسیله اه و سین دیرل عربیده مصره و ترکیده اور تو و قومه و بعض دیاره فیکر تصریف ایدر امه و سیند سین همه ملوبی ای فارسیه اند و همند وزنده همان و فرسته معنا شده در اهم و سیند فایله امه و سیند معنا شده در امیا در بایوزنده کبشه و هیان زر معنا شده در هیان در بیدن دیکیلان طغار جو در امیان بودنی اول معنا یه در امیله هلیله وزنده اعلیه هندی اسیدر که هو اسلام معرف مبوبه هندیدر سکر ایله هر تی باوب استعمال ایدرل باب شنی همراه مکسوره دگرنده در ام سکون میله ایمه اشاره در این معنا شده در که فریب المجنون موضوع در عربیده هدام ادفیدر ترکیده برو شوا ایله تصریف اولنور ملابو کون و بوبل دیه چل برد امر و زو امسال دینور اماره اشاره وزنده صایی و عدد و حساب معنا شده در اعلاق اشراق وزنده ترکیسه اند در ولايت آدیدر باب نائب هر ز مخصوص و مهد دگرنده در اماج رکاج وزنده بواسیه متعارف و متداول طعام اسیدر ایمی صادق حضرت سید الازام عليه الصلوٰة والسلام طرف عالیلرینه اشاره در ایمی کو رایکلام بودنی اول معنا یه در بکری در بدهی جان فونه متصل همراه مسند در رکه اوج راب ده ایکبو ز او تو ز سکر لاغت و کایتی مشتمل در باب اول همراه مفتوحه ذکر نموده در این سین وزنده زندو بازند لغتنده مادر و والده معنا شده در که ترکیده آن تصریف اولنور و آن معنا شده کلور که بعید موضوع ایمه اشاره در وکله او اخر نده اداه فاعلیت او اور تفصیل دیه احمده مر و رایلدی ایلیونن تای هناء و فویه جفا جوی من وزنده زندو بازند لغتنده قومی و کذا ایتن معنا شده در ایار فر هاد کوہ بیستونه بر جنس نار اعاجید رشوا ایله نقل ایدرل که وفته که فرهزاده ایه بر بخواره مکاره کلوب مشوقه ایمه او لان شیرینک خلاف واقع و قی خبر ویرد کده بخواره فر هاد مفتوش او ایوب هسان النده کی پیشنه باشه ایه ایوب دوشوب کندنی دنی جان شیرینه ایل بودی و پیشنه ایه دیگر دو شد کده بخون آنود صایی زمینه سانجلوب واصلی نار ای ایجندن او لغله کیدر لک شو و نه ایحا اصل بر شجره هنها ولدی لکن نفلرینه کوره نار لی صور نا خوش اینده و اطیف او ایور ایما کلد کده درونی لایه ایل عاشقان کی سیاه و محترق جیقار ایار کیرا کاف فارسیه خنخاش قوز ایغی سکو کار دنی دیرل صحاح الادویه ده رای ایه بیشنه او ایله مرسوم در و خنخاش معنا شده کلور ایار مشک کسر میله و شجر لیخکی در بیشه مائل و نخود دن اکبر و شکله چکنی دو کامش صغير ایاره شیه او لور هندستان دن کتو رز عربیده رمان مصري